

ای شیعیان جهان بیدار شوید!

نویسنده: علامه دکتر موسی موسوی

معرفی نویسنده در چند سطر:

۱- او نوه امام الاکبر ((سید ابو الحسن موسوی اصفهانی)) است و در نجف اشرف در سال ۱۹۳۰ متولد شده است. و دراسات تقلیدی خود را در دانشگاه بزرگ نجف به پایان رسانیده و موفق به اخذ مدرک عالی در فقه اسلامی، ((اجتهاد)) گشته است.

۲- موفق به دریافت دکترا در تشریح اسلامی از دانشگاه تهران در سال ۱۹۵۵ گشته است.

۳- موفق به دریافت دکترا در فلسفه از دانشگاه پاریس ((سوربون)) در سال ۱۹۵۹ شده است.

۴- بعنوان استاد اقتصاد اسلامی در دانشگاه تهران در بین سالهای ۶۲ - ۱۹۶۰ مشغول به تدریس بوده است.

۵- به عنوان استاد فلسفه اسلامی در دانشگاه بغداد در فواصل سالهای ۷۸ - ۱۹۶۸ مشغول به تدریس بوده است.

۶- در سال ۱۹۷۹ به بعد به عنوان رئیس مجلس اعلای اسلامی در غرب آمریکا انتخاب شده است.

۷- به عنوان استاد مهمان در دانشگاه ((هاله)) آلمان دموکراتیک، و استاد معارف دانشگاه طرابلس لیبی در بین سالهای ۷۴ - ۱۹۷۳ مشغول بکار بوده است. و بعنوان استاد باحث در دانشگاه هاروارد آمریکا، در سالهای ۷۶ - ۱۹۷۵ و استاد منتخب در دانشگاه لوس آنجلس در سال ۱۹۷۸ مشغول به تدریس بوده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

در این مقاله:

- ۱- چرا باید بیدار شد؟
- ۲- چرا ما پیروان مذهب شیعه امامی، خود را مقید به تبعیت از فقهاء می دانیم؟
- ۳- چرا فقهاء بر گردن ما طوق بندگی گذاشته اند؟
- ۴- چرا برخی از پیروان مذهب شیعه، در حالیکه با رهبریت این مذهب در ایران همدردی می ورزند، به فکر همدردی با پیروان محنت زده این مذهب در ایران نمی باشند؟
- ۵- به چه دلیل رهبریت مذهب تشیع در ایران با شیعیان دارای قومیت‌های دیگر قساوت می ورزند.
- ۶- چرا نیروهای بزرگ استعماری نظام مذهبی تشیع را تایید می کنند؟
- ۷- چرا برخی از دولتهای منطقه که با ارباب و تهدید نظام مذهبی حاکم بر شیعیان ایران مواجه می باشند، با مسئله ((تصحیح)) همگام نمی شوند؟
- ۸- چرا جبهه شیعه مخالف نظام نمی تواند نظام مذهبی موجود تشیع را سرنگون کند؟
- ۹- آیا بجز ((تصحیح)) راهی برای رهایی دادن شیعیان از محنت‌های گریبانگیر ایشان وجود دارد؟
- ۱۰- سختیها و امیدها
- ۱۱- حل چیست؟
- ۱۲- گام‌هایی در راه تصحیح
- ۱۳- پیام ((تصحیح))

ای شیعیان جهان بیدار شوید

(سنوحی) طبیب مخصوص یکی از فراعنه مصر بنام (امفیس) بود که در قرن دهم قبل از میلاد میزیست او نگاشتن خاطرات خود را به زندگانی این فرعون و مردمان مصر که از استبداد امفیس رنج میبرده اند اختصاص داده است. دانشمندان باستان شناس آثار وی را در ضمن کتابهای نوشته شده به زبان هیرو کلیف کشف کرده اند و هم اکنون این خاطرات که با شیوه ای بسیار زیبا و کم نظیر نوشته شده اند، به زبانهای زنده جهان ترجمه گردیده و چندین بار به چاپ رسیده است. این خاطرات امروزه در دسترس مردم قرار داشته و هر خواننده ای میتواند آن را مطالعه کرده و از آن درسهای عجیبی بگیرد.

(سنوحی) در قسمتی از خاطرات خود چنین مینویسد:

روزی مشغول قدم زدن در خیابانهای مصر بودم که در این زمان (اخناتون) را که مردی نیک صورت، شریف و ثروتمند بود در حالیکه در خون خود میغلطید و دست و پایش را قطع کرده و بینی وی را بریده بودند، نقش بر زمین دیدم. در بدن وی هیچ جای سالمی که از گزند زخم تیغ و یا ضربه های شلاق در امان مانده باشد یافت نمیشد. و با مرگ فاصله چندانی نداشت. چون (اخناتون) را بدین حالت مشاهده نمودم، او را به مریضخانه حمل نموده و در راه نجات وی از مرگ از هیچ کوششی دریغ نکردم، تا اینکه وی پس از حدود دو ماه بهوش آمد و داستان غم انگیز و فاجعه بار خود را این گونه برایم بیان نمود:

«فرعون (امفیس) به من امر نمود که از کلیه زمینهایم به نفع وی چشم پوشی کرده و همچنین زنان، غلامان، و کلیه دارائی خود اعم از طلا و نقره را به وی ببخشم. من امر او را استجاب نمودم اما به این شرط که وی از خانه ای که در آن سکونت داشتم و همچنین یکدهم از دارائی طلا و نقره من در گذشته و آن را به خودم وا

گذارد تا به کمک آن زندگی خود را بگذرانم. این شرط من بر فرعون بسیار گران آمد در نتیجه او همه دارائی من را مصادره نموده و دستور داد مرا به آن روز که دیدی بیاندازند و بعد از آن مرا لخت در خیابان رها کردند، تا برای آنان که با او امر فرعون مخالفت میورزند درس عبرتی باشم». روزها میگذشت و اخناتون بیچاره در حالیکه با فقر و بینوائی دست و پنجه نرم میکرد، به انتقام از فرعون ظالم، و لو بدست کسی دیگر امید بسته بود.

بالاخره مرگ فرعون فرا رسید. و من به صفت بزرگ اطباء در مراسم وفات وی شرکت نمودم. کاهنان در سوگ در گذشت فرعون، این راحل بزرگ، خطابه های وداع میخواندند. و هنوز سخنانشان را پیاد دارم که میگفتند: ((ای مردم مصر، آسمانها و زمین با فقدان قلبی بزرگ روبرو شد. قلبی که به مصر و ساکنان آن اعم از انسان و حیوان و نبات و جماد عشق میورزید. او برای یتیمان پدر، برای فقرا دست کمک برای مردم برادر، و برای مصر مجد و عظمت بود. او عادلترین و مهربانترین خدایان بود، و بیش از دیگران مردم مصر را دوست میداشت. امفیس ما را ترک گفت تا به خدایان دیگر پیوندد، و مردم را در تاریکی رها گذاشت. و باز سنوحی اینطور اضافه میکند: و در آن زمانیکه به سخنان کاهنان و دروغهایشان گوش میدادم، و برای مصر و مردمش که در زیر شلاقهای فراعنه و کاهنان کمر خم کرده بودند خوشحال بودم، و در زمانیکه فوج مردم، همان مردمیکه هر کدام از آنان بصورتی درد تازیانه فرعون را چشیده بودند، گریه سر داده بودند، صدای زاری مردی را شنیدم که مانند زنان فرزند مرده ناله سر داده بود، و صدای گریه و ناله اش از صدای زاری دیگران برتری گرفته بود و سخنان نامفهومی را زمزمه میکرد عطش کنجکاوی خود را با دقیق شدن به چهره اش سیراب نمودم و در کمال ناباوری او را شناختم. وی همان اخناتون عاجز و علیل بود که او را بر پشت الاغی بسته بودند تا به زمین نیفتد. بسوی او

شتافتم تا شاید او را کمی آرام سازم، چون فکر میکردم در نتیجه مرگ فرعون گریه خوشحالی سر داده است اما... اخناتون رشته خیالم را پنبه کرد چون تا چشمش به من افتاد به صدای بلند فریاد زد: ((ای سنوحی! هرگز فکر نمیکردم که امفسیس به این اندازه عادل و بزرگ، و در حق مردم مهربان باشد، تا اینکه سخنان کاهنان را در مورد وی شنیدم. و اکنون این منم که میگیریم. چون در طول این سالها کینه این خدای بزرگ را بجای عشق و اجلال وی در قلبم انبار کرده بودم. ای سنوحی! من چقدر گمراه بودم)).

سنوحی میگوید: ((هنگامی که اخناتون این سخنان را با ایمانی راسخ بر زبان میراند من حیران به دست و پای بریده و صورت در هم ریخته او نگاه میکردم، و گویا او حیرت نگاههای من را دریافته و فکر من را خوانده بود، چون باز فریاد سر داد که: امفسیس حق داشت که من را به این روز بیاندازد، چون سزای کسی که اوامر خداوند را اجابت نکند جز این نیست. آری این است سزای کسی که خداوند خالق خود را نافرمانی کند. و چه سعادتى بالاتر از این که شخص سزای اعمالش را مستقیماً و بدست خود خداوند ببیند، و من از این امر خوشحالم)).

امفسیس که بود؟ او یکی از فراعنه بود که بر مصر با آتش و آهن مدت ده سال حکمرانی کرد. در زمان حکمرانش به جنگی شکست خورده با کشور مجاور دست زد که در آن یک پنجم از مردم مصر کشته شدند. مزارع را ویران کرده درختان را برید و جوانان مصر را بجرم شکست در جنگ با بلاد ((نوبه)) کشتار و شکنجه نمود. او پایتخت را در یکشب همانگونه که ((نرون))، ((روما)) پایتخت ((روم)) را به آتش کشید، طعمه حریق کرد. و خلاصه اینکه دوران حکمرانی امفسیس از بدترین دوران حکمرانی فراعنه در تاریخ مصر به شمار میرود. آنچه او پس از مرگ بر جای گذاشت کشوری بود ویران و مردمی داغدیده و رنج برده، اما با وجود همه اینها مردم

به تاثیر مرثیه خوانی کاهنان و خطبه هایشان در سوگ وی گریه سر داده بودند و اخناتون بیچاره نیز یکی از این مردم بود.

و در روز دوشنبه، هفتم سال ۱۹۸۹ تاریخ تکرار شد. مردم دنیا آنچه را که سنوحی طبیب سه هزار سال پیش دیده بود، بار دیگر از طریق تلویزیونهای خود مشاهده نمودند. مردم جهان شاهد ۶ میلیون اخناتون بودند که در تشییع جنازه ولی فقیه در تهران همراه با سر دادن گریه و زاری شرکت کرده بودند.

تفاوتهایی که در بین مشاهدات سنوحی در ۳ هزار سال پیش و مشاهدات مردم همزمانان در روز دوشنبه، هفتم سال ۱۹۸۹ بچشم میخورد، از این قرار بود:

۱- تفاوت زمانی و مکانی. ۲- افزون بودن مشارکین در سوگواری تهران. ۳- تشییع جنازه بسبب در گذشت بزرگ خدایان نبوده و بلکه بسبب فوت بزرگ فقهاء بود. ۴- خطبه سرایان این مراسم بجای کاهنان، همه آیت الله بودند. ۵- مدح و ثناها در خصوص خدایان نبوده و به آیت الله اختصاص داشت اما مضمون و محتوای این مدیحه سرائی همان بود. و مردمان غمگین گرد آمده در سوگواری همانند مردم مصر با بزرگترین فاجعه ها روبرو شده بودند، و این گرد همائی به اوامر یکی از خدایان نبوده بلکه به اوامر آیت الله بود. امروز تا چه اندازه به دیروز، و امشب تا چه اندازه به دیشب شباهت دارد، اگر از این تفاوتها چشم پوشیده شود.

براستی که در عصر روشنائی و نور و تمدن این همان مصیبت کبری است، که گمراهی فکری در مجتمع ما شیعیان امامی به این مرحله از انحطاط و پستی برسد. و این همان علت اساسی است که من را به نوشتن این کتاب وادار نمود. و اینجا منم که تصمیم گرفته ام این ندای خود را به گوش تمام مردم سرتاسر زمین برسانم. و این ندا همان است که آنرا در طول صفحات آتیه مطالعه میکنید.

در طی صفحات قبل دانستیم که آمفیسس که بود. و هم اکنون به معرفی فقیه

راحل میپردازیم. فقیه راحل مدت ده سال تمام بر جامعه تشیع ایران حکم راند و در حدود یکصد و پنجاه هزار نفر از مخالفانش را اعدام کرد. در حدود سه میلیون از مردم شیعه را از کشور فراری داد، که هم اکنون در گوشه و کنار زمین پراکنده گردیده اند. و پنجاه میلیون شیعه اثنی عشری را از انتخاب سرنوشت خود و آزادی سیاسی و فکری و اجتماعی محروم گردانید. جماعت تشیع ایران را تا حد بیسابقه ای گرفتار فقر و احتیاج نمود. جنگی با مردمان شیعه و غیر شیعه عراق براه انداخت که هشت سال به طول انجامید و در طی آن یک میلیون به قتل رسیدند. و در حالی مُرد که یکصد هزار شیعی را در اسارت داشت و به آنان وعده آزادیشان را داده بود. و از خود وصیتی کینه توزانه بجای گذاشت که در نوع خود از لحاظ زشتی کلام و سوء تعبیر بینظیر است، و به اختلاف و تفرقه بین مسلمانان امر نمود. او جهان را ترک گفت و انبوه مردمان جنازه وی را در نهایت اندوه و با سر دادن گریه و زاری مشایعت نمودند. (در حالیکه بسیاری از آنان که در این تشییع جنازه شرکت داشته و فریاد و فغان سر داده بودند، از ظلم و زشت رفتاری صادره از سوی این فقیه بی نصیب نبودند).

همانگونه که احناتون نصیب خود را از بلاهای فرعونی چشیده بود. ما در صفحات آینده به نظم بندی مسائل پرداخته، و علت‌های اساسی این انحطاط فکری را که به بندگی کشیدن ما از سوی فقهاء و مجتهدان انجامیده و ما را در طول هزار و دوست سال با استبداد آنان روبرو ساخته بررسی خواهیم کرد. و این در حالی است که بسیاری از ما نه تنها به سنگینی این فاجعه پی نبرده، بلکه اصلاً آن را احساس نیز نکرده ایم. بلکه این استبداد و استعمار حاصله از حکمرانی فقهاء و مجتهدین را، همانند احناتون لطف و هدیه ای الهی میپنداریم. و چون هدف از نوشتن این مقاله دستیابی به نتیجه ای روشن است، پس ضروری دانستم که افکار خود را بصورت

منظم و رقم بندی شده به خوانندگان عرضه داشته و نتیجتاً بتوانم در پایان این مقاله به یک نتیجه گیری شامل و کلی دست یابم .

مدت چندین سال است که من شیعیان را به روشنائی نور تصحیح، که در کتابهای خود (شیعه و تصحیح) و (عقیده شیعیان امامی در اصول و فروع دین در عهد ائمه و پس از آن) آن را عنوان نموده ام، به بیداری میخوانم. و در طی این دو کتاب اثبات نموده ام که << تصحیح >> تنها راه نجات شیعه از حالت (اخناتونی) موجود میباشد، که بصورت خلاصه بازگشت به مذهب نقی و درخشانی که امام صادق در سایه کتاب خدا و سنت پیامبرش، مسلک خود قرار داده بود را معنی میدهد. و هدف من از عنوان مسئله << تصحیح >> رهایی دادن شیعه از محتتهای فکری، نفسی، سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی بوده است، که تنها در سایه رهائی از انحرافات، بدعتها، پیچیدگیها، و خرافات و اراداتی، که در طول تاریخ بدست برخی از رهبران مذهبی در عقائد پاک و ناب ما رسوخ کرده است، میتوان بدان دست یافت.

ما پیروان مذهب شیعه امامی در طول قرون متمادی بدست این گروه که میبایست الگوی زیبا و پاک رهبریت باشند، به منجلاب همه گونه بلا و سختی و بیچارگی کشیده شده ایم.

براستی میتوان گفت که حال و روز شیعیان جهان فقط در صورتی بهبود میبخشد که حال و روز شیعیان ایران اصلاح یابد. چون مصیبتهای شیعیان سر تا سر جهان با یکدیگر ارتباطی زنجیره ای دارد، که همه و همه از رکود و انقیاد فکری طبقه موسوم به فقهاء و مجتهدین سر چشمه میگیرد.

همیشه چنین مینداشتم که مصیبت ما شیعیان امامی بعلت حکم و سیاست حکمرانان نمیباشد بلکه این مصیبتها به دلیل خضوع و سر فرود آوردن ما نسبت به بدعتهایی است که در عقائد ما رسوخ کرده اند، و رجال فقه جهت تثبیت حکم و

سیادت خویش از آن استفاده کرده اند، ولی از اینجا می‌خواهم بصورت صریح مسائل آتیه را بیان کنم و اثبات کنم که مصیبت ما شیعیان امامی از اکثریت، و نه از اقلیت سر چشمه می‌گیرد. چون به وضوح می‌بینیم که گروهها و احزاب دارای شعارهای آزادی سیاسی و وطنپرستانه پیروان و طرفداران زیادی کسب میکنند و بسیاری از مردم خواهان آزادی سیاسی در زیر پرچم این احزاب و به طرفداری از آنان جمع میشوند. و حال آنکه ندای آن رهبرانیکه بر ضد اوهام و خزعبلات و اساطیر ایستادگی کرده و بر علیه استعمار عقیدتی که بر پایه این خزعبلات و بدعتها و گمراهیها بنا شده اند قد علم میکنند را نه تنها کسی نمیشنود، بلکه سردمداران اینگونه حرکتها بیشتر از سوی مردمی که بصورت فکری و روانی استعمار و استثمار شده اند اذیت و آزار میشوند و نه رهبران این مردم. یا بهتر بگوییم، زمانیکه بقصد رهائی یافتن از سلطه استعمار سیاسی از یک امت دعوت بعمل می‌آید، همه افراد این ملت لبیک گویند در زیر لوای این دعوت قرار می‌گیرند تا آزادی و استقلال سیاسی بر باد رفته خود را بار دیگر بدست آورند و حال آنکه اگر از همین امت بجهت رهائی یافتن از استعمار فکری و استبداد عقیدتی که صدها بار از استبداد سیاسی بدتر و دردناکتر است دعوت بعمل آید، با معارضة شدید اکثریت مردمی مواجه می‌شویم که در مقابله با این حرکت جبهه گرفته، و دعوت مخلصانه ای که صرفا برای آزاد سازی آنها از محتسی است که بدست خود گرفتار آن شده اند، را رد کرده، به مبارزه با آن می‌پردازند. پس صریحا سخن خود را عموما به شیعیان امامی، و خصوصا آن طبقه ای که جنازه ولی فقیه را با گریه و فریاد و زاری مشایعت کردند، و هر کدام از آنها در سینه خود زخمی از خنجر آن فقیه داشتند، متوجه می‌سازم.

(۲)

من باید به این امر با وضوح کامل اشاره کنم که برای نظامی که بر پنجاه میلیون

شیعه با آتش و آهن مدت ده سال است که حکومت میکند، کار آسانی است که در زمان احتیاج به این مردم و اقتضای موقعیت، این جمعیت میلیونی را به خیابانها بکشاند. چون زمانی که همه سرنوشت و همه مقدرات یک امت اعم از خورد و خوراک و حیات و مرگ آن بدست این نظام باشد به راحتی میتواند این جمعیت عظیم را با فریاد و مشت گره کرده به صفهای تظاهرات بکشاند.

ما در پنجاه سال گذشته شاهد تشییع جنازه های بزرگی بوده ایم، دیدیم که چگونه مردم مصر در تشییع جنازه جمال عبد الناصر با گریه و اشک شرکت کردند. و دیدیم که چگونه همین مردم در غم درگذشت ام کلثوم، با جمعیت های میلیونی به خیابانها ریخته و جنازه وی را تشییع کردند. اما این جمعیت، جنازه عبد الناصر را بخاطر احترام به وی، و جنازه ام کلثوم را بخاطر عشق به او مشایعت نمودند. حال باید پرسید که مشایعت جنازه امام راحل توسط این جمعیت برای چه بود؟

این مسئله صحیح است که برای نظام حاکم بر ایران خارج ساختن میلیونها نفر به خیابانها کار بسیار آسانی بود، اما آنچه ما در این مراسم مشاهده نمودیم به نقشه و برنامه ریزی نظام حاکم نبود، بلکه این خروج مردم به خیابانها از سوی خود این جمعیت میلیونی معتقد و مومن به ولایت فقیه انجام گرفت، گر چه از دست این ولایت فقیه زخمها خورده باشد.

این امر بود که مرا وادار ساخت شیعه را مخاطب قرار داده و این جمله را فریاد بزنم که: ((ای شیعیان جهان بیدار شوید)).

(۳)

و هنگامی که من شیعیان جهان را به بیداری میخوانم بر خود لازم میبینم که بسیاری از امور را روشن سازم تا شیعه جهان به عمق مصیبت خود که بدست فقهاء

در طول تاریخ بدان گرفتار شده است آشنائی یابد. پس ضروری میبینم که در این بحث روش سقراط را دنبال کرده و سئوالاتی طرح نمایم، تا با جواب دادن به این سئوالات روشنگر غرض خود بوده و حقائق را نمایان سازم.

(س) - چرا ما شیعیان امامی خود را ملزم به تبعیت از فقهاء در کلیه شئون حیات خود میدانیم؟

(ج) - شیعیان امامی بدون هیچ دلیل و برهانی در مقابل ادعاهای فقهاء در مورد فرمانبرداری و اطاعت کور کورانه از ایشان که آن را تقلید نامیدند، سر فرود آوردند. چنانکه فقهاء ادعا کردند انجام فرائض دینی بدون پیروی فقیهی از فقهاء عاقل و باطل میباشد. و بعضی از آنان نیز اینچنین اضافه کردند که اطاعت از فقهاء نه تنها در مورد مسائل شرعی بلکه باید در مورد همه مسائل دین و دنیا باشد. و اینگونه بود که بدعتی بنام << ولایت فقیه >> به ظهور رسید. و شیعه بیچاره حتی یکبار نیز از خود سوال نکرد که چرا در صورت پابندی به کتاب خداوند و سنت رسول وی و فقه روشن امام صادق باز هم اعمال ما عاقل و باطل میماند؟ و حتی یکبار از خود نپرسید که چرا نماز، روزه و حج ما در صورتیکه آن را همانند رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) و مسلمانان دیگر انجام می دهیم باز هم باطل است؟ و از خود سوال نکرد که چرا حتی در صورتیکه بجای آنکسی که خود را آیت الله (و یا کمتر و بیشتر میخواند و در وجه تسمیه این القاب خداوند دلیلی نفرستاده)، مرجع تقلید ما رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) و امام علی و امام صادق و پیروان آنها و صحابه حضرت رسول (صلی الله علیه وسلم) هستند، باز هم اعمال ما باطل است. ما شیعیان امامی هر آنچیزی که فقهاء ادعا نمایند، حتی در صورت تعارض و مخالفت آن با کتاب خدا و سنت رسولش (صلی الله علیه وسلم) را قبول میکنیم، بدون اینکه از آنان دلیلی بخواهیم و آنان را به قضاوت و مقایسه با کتاب خداوند و سنت رسولش (صلی الله علیه وسلم) بخوانیم.

ما این فقهاء را با چشمان بسته اطاعت کردیم و هر چیزی که آنان اعم از قداست و تکبر و جبروت به خود نسبت دادند، کور کورانه پذیرفتیم، ظلمت و تاریکی آنچنان چشمان ما را بسته بود که نور و منطق و دلیل را نفهمیده، و به آنچه ایشان اظهار نمودند تسلیم شدیم.

رهبران مذهبی و فقهاء از بدو حکمرانی بر ما، از سادگی ما شیعیان و عشق بیش از حد ما نسبت به اهل بیت حضرت رسول (صلی الله علیه وسلم) آنچنان سوء استفاده کرده و در مذهب پاک و بی غل و غش و نورانی ما بدعتها و پیچیدگیها و خرافات بوجود آوردند که هر کدام از ما در یک مقطع زمانی خاص به مصالح آنان خدمت کرده و در ضمن ما را قربانی این دسیسه ها گردانید. من از این بدعتها و پیچیدگیها و خرافات در کتابهای (شیعه و تصحیح) و (عقائد شیعه امامی) نام برده ام و نمیخواهم آنها را تکرار کنم، اما بصورت مختصر بگویم که هر کدام از این بدعتها و وارداتی در عقیده ما به نوبه خود در گذاشتن طوق بندگی به گردن ما و تحکم فقهاء بر زندگی و سرنوشت ما نقش اصلی و بسزائی را بازی کرده است که در آخر این مقاله رابطه نقش این بدعتها و حکمرانی فقهاء را بیان خواهم کرد. سادگی ما شیعیان به تنهایی نقش اصلی را بازی نمیکند سوء استفاده فقهاء از عشق شیعه نسبت به اهل بیت حضرت رسول (صلی الله علیه وسلم) همراه با بدعتهائی که آنان در عقیده ما بوجود آورده اند، از ما بازیچه ای ساخته است که ما را مطیع دستورات فقهاء گردانده و از ما قربانیانی ساخته است که در میادین جنگ و بلا از ما استفاده میکنند. فقهاء به تنهایی مسئول انحراف شیعه از راه راست متمثل در فقه امام صادق نبوده اند، بلکه در این پرواز از بالهای دیگری نیز کمک گرفتند که آنان روایت کنندگان حدیث و تفسیر کنندگان قرآن بوده اند. آنان انواع دروغ و بهتان را به ائمه ما نسبت دادند. و همگی این روایات و تفسیرها، بدعتها و پیچیدگیها و خشکیهای

وارداتی توسط آنان را تایید میکنند.

و نتیجتاً این روایات و تفاسیر قرآنی مطابق میل و هوس مفسران و خواسته های فقهاء، تبدیل به وسیله اصلی استبداد و استعمار شیعه توسط فقهاء، و گذاشتن طوق بندگی بر گردن آنان در طول تاریخ میگردد.

(س) - چرا فقهاء بر گردن ما شیعیان طوق بندگی گذاشته اند؟

(ج) - فقهاء با علم به اینکه ما شیعیان امامی مردمانی هستیم که با هوا و هوسهای آنان مخالفت نکرده و در مقابل ادعاها و اقوالشان از آنان دلیل و برهان نمیطلبیم، بر گردنمان طوق بندگی و بردگی گذاردند. فقهاء کاملاً با طبع و حالتهای نفسانی ما در عهد تاریکی که برای تسلیم شدن در مقابل خواسته های ایشان آمادگی داشت، آشنائی داشتند. پس خود را به عنوان وصی و ولی بر ما تحمیل کرده و بعنوان اتمام حجت از دو روایت که آنان را به امام مهدی منسوب کردند نیز استفاده کردند که روایت اول چنین میگوید: (هر کسی از فقهاء که نفس خود را مصون داشته، و از دین خود محافظت کرده و با هوا و هوس خود بجنگد و به امر مولای خویش مطیع باشد، بر همه مردم اطاعت از وی واجب است). و روایت دوم نیز اینچنین بیان میکند: (در مورد جریانات و حوادثی که واقع میشوند از راویان حدیث یاری گرفته، و به آنها مراجعه کنید).

این دو روایت حتی در صورت صحت به معنای واجب بودن تقلید بدان صورت که فقهاء اظهار میدارند نیست هرگز به فقهاء این حق را نمیدهد که شیعیان را به انجام کلیه اعمال حق و باطلی که آن را صحیح میپندارند مجبور سازند. این دو روایت هرگز به آنان حق ولایت را نمیدهد و هرگز بدین معنی نیست که هر آنکه در مسئله ای فقهی رای آنان را نپذیرفت اعمالش عاقل و باطل خواهد شد. آنان از این دو روایت - حتی اگر صدور آن از امام مهدی صحیح باشد - مفاهیم و مضامینی

استخراج کرده اند که با متن این دو روایت تناقض کامل دارد و لیکن در زمانیکه سادگی بر عقول انسانی حکمفرما گردد و این عقول ساده، با دقت و ظرافت نقشه های طرح ریزان باهوش و زیرک روبرو شوند، آنزمان است که این عقلهای ساده محکوم به تسلیم در مقابل خواسته های ایشان میگردند، عقیده من بر این است که فقیهان ما نه تنها قصد به بندگی کشیدن ما شیعیان، از لحاظ روحی و فکری را داشته اند، بلکه دو نقشه بزرگ و خطیر دیگر را نیز در سر میپرورانده اند.

نقشه اول آنان دستیابی به اموال شیعه بود که زمینه را برای طرح دوم آنان یعنی تسلط بر کرسی حکومت آماده میکرد.

پس بدین وسیله فقهاء بدعتی بسیار بزرگ در عقیده شیعه وارد کرده و این آیه کریمه را تفسیر کردند:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...﴾. (انفال ۴۱). تفسیر آنان بر

این بود که این آیه در مورد سود کسب و کار نازل شده است، در حالیکه مفسرین و راویان حدیث و فقهاء بر حق، این عقیده را داشتند که این آیه در مورد غنائم جنگی نازل شده و هیچ ارتباطی به سود کسب و کار ندارد. سپس فتوایی صادر کرده و تسلیم نمودن این خمس به فقهاء را واجب نمودند، و اضافه نمودند که اگر شیعه این خمس کسب و کار را به فقهاء و مجتهدین نپردازند نماز، روزه، حج، و کلیه اعمال آنها باطل میگردد. و شیعیان بیچاره در مقابل این فتوا که خداوند هیچ دلیلی در مورد آن نازل نکرده است، سر تسلیم فرود آوردند. و میبینیم که شیعیان چگونه در طول تاریخ خمس سود کسب و کار خود را به فقهاء میپردازند و هرگز حتی یکی از آنان نیز این سؤال را نکرده است که چگونه این فقیهان فقط در نفع کسب و کار با آنان شریک گشته و در سرمایه و زحمات و مشکلات کار با آنان شراکتی ندارند؟ هرگز نرسیدند که چگونه شما در سود کسب با ما شریک میشوید و با استناد به چه دلیلی

ما باید رنج برده و کار کنیم و شما راحت بنشینید و ثمره رنج و کوشش ما را بخورید؟

شیعه در مقابل پرداخت این مالیات ظالمانه بدون سؤال و دلیل کمر خم نموده و فقهاء همانگونه که شیر شتر رام شده را میدوشند، شیر آنان را دوشیدند. اما فقهاء تنها به مشارکت در سود کسب و کار شیعیان اکتفا نکردند و ادعا کردند که آنان نسبت به شیعه حکم ولی و وصی را داشته و اطاعت شیعه از آنان واجب است.

آنان اذعان نمودند که هر کسی بر علیه آنها به مبارزه پردازد، بر علیه خداوند به مبارزه برخاسته و هر کسی که در مقابل آنان بایستد، در مقابل خداوند ایستاده است و قتل و قمع او واجب میگردد. در نتیجه بسیاری از شیعیان در مقابل این فاجعه فکری تسلیم شده و به این سخنان ایمان آورده و آنان را قبول نمودند. و خود و فرزندان خود را قربانی مطامع این دسته که بدون دلیل و سند ادعای سلطه الهی میکردند، نمودند. براستی که آنچه را که این گروه ادعا میکردند نه تنها با عقیده توحید و شریعت الهی منافات دارد، بلکه با کلیه مبادی فکری و بدیهیات اولیه نیز متناقض میباشد. حقیقتاً در عصری که عقل انسانی توانسته است به جنگ سیاره نپتون برود که چهار هزار میلیون مایل از کره زمین فاصله دارد، دچار بودن شیعه به این مصیبت فکری و ایمان و جانبازی آنان در راه این عقیده به تمسخری بیش نماند.

در ابتدای این مقاله آنچه را که سنوحی در عهد تاریکی فرعون آمفیسس مشاهده نموده بود بیان کردم و آن را با اعمال ولایت فقیه در عصر نور و فضا مقایسه نمودم. اما به این نکته که امفیسس چگونه توانست بر مردم مصر حکمرانی کند، و اینکه اصلاً آمفیسس که بود که بر مردم مصر حکمرانی کند اشاره ای نکردم. پس بگذارید داستان آمفیسس را بیان کرده تا شاید جوابی برای سئوالات بوجود آمده پیدا کنم و شاید بتوانیم جواب این سؤال را نیز داده باشیم که چگونه شیعه در مقابل ولیان فقیه

تسلیم شد و چگونه ولایة فقیه طوق بندگی و بردگی بر گردن شیعه گذاردند؟
آمفیسس در جوانیش کاهن کوچکی بود که بر عمل دفن و مومیائی اموات در
مقابر عمومی نظارت داشت، و در مقابل این عمل مزد اندکی دریافت میکرد. وی پس
از اندک زمانی از فرصت استفاده کرده و ادعای تملک مقابر را نمود و نتیجتاً
دستمزدش افزایش پیدا کرده و مردم ادعای وی را مبنی بر پرداخت مالیات جدید
قبول کردند.

چیزی نگذشت که وی ادعای ولایت شهر را نمود و همان مردم در مقابل ادعای
وی بدون هیچ اعتراضی سر تسلیم فرود آوردند. سپس او شروع به حکمرانی بر مردم
نموده و همه در مقابل او امرش مطیع بودند. سپس ادعای پادشاهی کرد و مردم با وی
بر این اساس بیعت نمودند. او هنگامی که مشاهده نمود اراده اش بدون هیچگونه
مقاومت و اعتراضی بر مردم تحمیل میشود ادعای خدائی کرد و کاهنان نیز از او
پشتیبانی کردند، و شهادت دادند که او خداوند آفریننده بندگان بوده، و قدرت انجام
هر امری که بخواهد را دارد. مردم نیز با مشاهده تایید کاهنان به این ادعا رضایت
داده و با اطاعت کامل به وی سجده بردند. پس آمفیسس فرعون مصر شد و بر مردم
با آتش و آهن حکم راند. در نتیجه، عهد وی خراب و دماری را شامل شد که از قبل
هیچ نظیر و مشابهی نداشت.

مرد کوچکی از رجال دین شهر قم بر منبرها بالا رفته و مردم را در عزاداریها و
مراسم دینی وعظ داده و ارشاد مینمود. او پس از چندی ادعای فقیه بودن و اجتهاد
نمود و کسی با وی مخالفت نکرد. سپس ادعای مرجعیت و فقیه بودن نمود و هم
قطاران دینی وی و کاهنان فقه شیعه بر این امر شهادت دادند. و مردم در مقابل گفته
های وی رام شده و به عنوان فقیه مجتهد با وی بیعت نمودند. پس از آن ادعای
ولایت بر مردم و سلطه خداوندی را نموده و بزرگ کاهنان فقه و مجتهدین شیعه بر

این امر شهادت دادند. در نتیجه تعداد کثیری از شیعه ایران مطیع فرمان او گشته و او سمت حاکمیت به امر خداوند را بدست آورد، و بر شیعه مدت ده سال با آتش و آهن حکمرانی کرد، و هر کسی که به سلطه الهی وی اعتراف نکرد را به میادین اعدام و تیرباران فرستاد.

این مقایسه بسیار ساده حقیقت واحدی را بر ما روشن میسازد که: ادعاهای باطل هر چند که بزرگ، مردود، و مسخره باشند، در صورتیکه از طرف تبلیغگران حاکم تایید شوند، براحتی مورد قبول عقول ساده جمعیت قرار میگیرند. سازمان تبلیغات عصر فراعنه را کاهنان تشکیل میدادند. و در عصر ما این تبلیغات را رجال دین و واعظان هیئت حاکم و بال پرهای منتشر آنان در دنیای تشیع، یعنی کوچک مردان دین و مجلات و نشریات و کتب بر عهده دارند.

اینگونه که پیداست سایه سنگین این ادعاهای باطل همچنان سرزمین شیعه را فرا گرفته است. و اینچنین است که مشاهده میکنیم، باطل به حق تبدیل گردیده، و حق به عنوان باطل معرفی میگردد..... بالاخره این ولی فقیه درگذشت و در پشت سر خود آنچه خرابی و دمار را بر جای گذاشت که هرگز قابل اصلاح نیست. او در عهد حیاتش از افرادی که سلطه مملکت را در دست گرفته بودند کمک میگرفت که در حقیقت ایادی وی بودند که امر و نهی میکردند. و هر شقاوت و جنایتی که در مجتمع شیعه در مدت حکم او پدیدار گشت بدست این افراد انجام گرفت. و پس از مرگ وی همین خلفای او حکم را در دست گرفته و همانگونه که جانشینان اسکندر پس از مرگش ایران را بین خود قسمت کردند، ایران شیعه را در میان خود تقسیم نمودند.

پس میبینیم که نفوذ شعبده و باطل به مرحله بسیار خطرناکی رسیده است. گروهی که باید آنان را همانند مجرمان جنگی محاکمه نموده و بخاطر زشت ترین جنایات در

طول ده سال، از صحنه وجود پاک شوند، زمام امور را بار دیگر در دست گرفته و اعلام میدارند که آنان بر راه امام راحل قدم بر میدارند.

(س) - چرا بعضی از شیعه با رهبریت مذهبی در ایران همدردی نموده و با مردم شیعه محنت زده ایران همدردی نمی نمایند؟

(ج) - شاید این موضوع از خطیر ترین موضوعاتی است که عالم اسلامی و بخصوص شیعه با آن روبروست. شاید کسی تا کنون در مورد این موضوع خطیر گوشزدی ننموده و یا سخنی نگفته باشد. و با وجود اینکه بسیاری از دول اسلامی و کشورهای منطقه با تبعیت شیعیان دارای قومیت‌های مختلف از رهبریت شیعه در ایران مواجه بوده و رنج می‌برند، شاید تاکنون کسی متوجه این امر نیز نشده باشد. در اینجا سعی میکنیم خطرهای بزرگی که از این تبعیت ناشی شده و خواهد شد را توضیح دهیم تا شیعیان با عمق این خطرها آشنائی پیدا کنند.

شیعه در تبعیت خود از مسئله قومیت فراتر رفته و به آن اهمیتی نمیدهد. بهترین مثال برای تبعیت تشیع از رهبریت روحانی را که در مقام مقایسه میتوان عنوان نموده، تبعیت مسیحیان از اسقف اعظم بود که مدت چهار قرن این مقام در اختصاص ایتالیائیها قرار داشت، تا اینکه پاپ لهستانی فعلی پای به صحنه گذاشت. سپس مسیحیان سرتاسر جهان علی رغم داشتن قومیت‌های مختلف بدون توجه به ایتالیائی بودن پاپ از وی تبعیت میکردند. مسئله رهبریت مذهبی تشیع نیز بهمین صورت نمایان میشود. شیعیان پاکستانی، هندی، آفریقائی و لبنانی همه و همه در عقیده مذهبی خود، پیرو رهبریت مذهبی ایران میباشند. پس رهبریت تشیع، ایرانی است و پیروانی از قومیت‌های مختلف دارد. رهبریت مذهبی تشیع در پنج قرن اخیر و پس از اینکه شاه اسماعیل صفوی تشیع را وارد ایران کرد، غالباً بدست ایرانیان بوده است. و میتوان رهبران عرب شیعه را که بسیار قلیل بوده اند از این قاعده مستثنی نمود. با توجه به

این مسائل با این سؤال روبرو خواهیم شد که چرا رهبریت مذهبی تشیع بصورت اغیب همواره در احتکار ایرانیان بوده است؟ در جواب این سؤال دو امر متناقض روشن میگردد. یکی از این دو امر سادگی ما شیعیان امامی و اخلاص ما در پیروی عقیده تحمیل شده بر ماست، و امر دیگر مکر و تیز هوشی رجال دین ایران است که همواره برای رهبریت مذهبی و مرجعیت، اشخاصی ایرانی را کاندید نموده و این امر را در انحصار خود در آورده اند. در اینجا راز بسیار خطرناکی نهفته است که تاکنون کشف نشده و آن از سویی زیر پا نهادن قومیت در تبعیت از رهبریت مذهبی، و از سویی دیگر تمسک رجال دین شیعه ایران به تعصب و قوم گرایی است.

چرا با توجه به اینکه در بین رجال دین شیعه در قومیت‌های مختلف مانند عرب، هندی و پاکستانی عناصر باکفایت و دارای شرایط رهبری و اجتهاد و مرجعیت یافت میشوند، همواره رجال شیعه ایران برای رهبریت مذهبی، عناصری ایرانی را نامزد میکنند؟ در اینجا راز دیگری فاش میشود و آن این است که رهبریت مذهبی ایران و اعوانش عقیده دارند که رهبریت دینی مذهبی تشیع باید حتما شخصی ایرانی باشد. چون ایران حکم قلب تپنده مذهب شیعه را دارد، پس این رهبری باید در ایران و در دست ایرانی باقی بماند تا از مکدر شدن صفای این رهبریت جلوگیری شده و در این قلعه بلند از آن محافظت میشود تا دست دیگران از آن کوتاه بماند. و در این صورت است که این رهبریت مذهبی میتواند از امکانات شیعه در ایران استفاده کرده و از آن در صادر نمودن این انقلاب مذهبی که در ولایت فقیه و بدعتها و خرافات و پیچیدگیها خلاصه میشود یاری جوید که هرگز این مزایا را نمیتوان در رهبری هندی، پاکستانی، و یا عربی جستجو نمود. خطر بزرگی که می‌خواهم بدان اشاره کنم در اینجا نمایان میشود و آن این است که شیعیان جهان هنگامیکه در امور عقیده، بدون توجه به قومیت از رهبریت روحانی پیروی میکنند، (این امر بدین معنی است که شیعه

لبنانی، هندی، پاکستانی، آفریقائی و غیره از رهبریت شیعه در ایران متابعت مینمایند)، و زمانیکه رهبریت تشیع در ایران از کالبد روحانی صرف خارج شده و تبدیل به نظامی سیاسی و دارای قدرت تحکم میگردد، نتیجتاً شیعیان جهان از یک نظام مذهبی سیاسی دارای قدرت و حکم پیروی میکنند. گرچه از رعایای این نظام نبوده و بدان وابستگی، و با آن حتی همجواری نیز نداشته باشند.

پس این رابطه بین شیعه و رهبریت مذهبی هنگامی که شکلی سیاسی بخود گیرد، خود شیعه و اسلام کشورهای مجاور را با خطرهای بیشماری روبرو میسازد. چون یک نظام سیاسی حتی در صورت مذهبی بودن نیز دارای طموحات و تصورات و مبادی خاص بخود میباشد، و برای یک نظام سیاسی حتی در صورت مخفی شدن در پشت نقاب دین و عقیده، تمسک به اخلاق و مبادی اسلامی کاری بسیار دشوار و ناممکن است. و در اینجا است که این نظام سیاسی اگر دارای طرفدارانی از قومیت‌های دیگر باشد، از آنان جهت رسیدن به اهداف غیر سلیم و حتی پلید خود در راه توسعه قدرت خویش استفاده مینماید. و این نظام مذهبی در سازمان دادن شیعیان دارای قومیت‌های مختلف در کشورهای دیگر جهت رسیدن به اهداف خود با هیچ مشکلی روبرو نخواهند شد. و نتیجتاً این نظام مذهبی بعلت برخوردار بودن از رهبریت روحانی، از سادگی برخی از شیعه بمنظور مبارزه و خرابکاری در کشورهایی که با آنان سر دشمنی را دارد استفاده میکند. و چون این شیعیان به علت برخوردار بودن از اقلیت نسبی در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی نمیتوانند آنطور که باید و شاید رغبت‌های این نظام مذهبی شیعه را برآورده سازند، در نتیجه انجام دستورهای رسیده از سوی این نظام مذهبی به ضرر خود آنها تمام خواهد شد، و خود آنها علی‌رغم نتایج خطرناک اینگونه اعمال، اولین قربانیان این حوادث خواهند بود. و اکنون به قسمت دوم سؤال خود که چرا شیعیان با مردم شیعه محنت زده در ایران همدردی نمیکنند

جواب خواهم داد. دلیل این امر گر چه تاکنون کسی به آن توجهی نکرده است بسیار واضح است. و این امر دو علت اساسی دارد:

علت اول اینست که همانطور که گفتیم شیعیان جهان در پیروی مذهبی به قومیت اهمیتی نمیدهند، پس بهمین دلیل از نظام مذهبی حاکم بر ایران پیروی میکنند. اما همین شیعیان هنگامی که با مسئله همدردی با مردم ایران روبرو میشوند، موضعگیری دیگری داشته و راه تعصب و قومیت را میپیمایند. و به مردم ایران به عنوان قوم دیگری مینگرند که با آنان هیچ ارتباطی ندارند. پس برای شیعه عرب قومیت ایرانی هیچ ارزشی ندارد، همانگونه که این قومیت برای شیعیان هند، پاکستان، و غیره بی اهمیت بنظر میرسد. و اینجاست که شیعیان جهان نه تنها محنت شیعیان ایران را احساس نمیکنند، بلکه این محنت برای آنان هیچ ارزشی نیز ندارد. و همینجاست که تناقض بسیار خطرناکی در همدردی شیعه با شیعه رخ مینماید چون شیعیان جهان در رابطه با نظام مذهبی حاکم بر ایران احساس همدردی و مسئولیت نموده و در رابطه با شیعیان ایرانی موجود در زیر سلطه این نظام هیچ همدردی و تعاطفی از خود نشان نمیدهند. این موضعگیری ناسالم و غیر صحیح حتی قبل از سلطه نظام مذهبی حاکم بر ایران، یعنی در زمان شاه نیز ملازم و همراه شیعیان بود. به این معنی که شیعیان جهان به اعمال شاه و ساواک جهنمیش و استبداد وی با شیعه هیچ اهمیتی نمیدادند، اما علاقه آنان به شاه، بعنوان حامی مذهب شیعه بسیار زیاد بود. بیاد دارم که روزی در این باره به ((سید محسن حکیم)) که بزرگترین رهبر شیعیان عراق بود و از شاه پشتیبانی میکرد گفتم که: ((آیا میدانید که شیعیان ایران تا چه حد با استبداد و ظلم شاه روبرو هستند؟)) او جواب داد: ((بله میدانم)). و من گفتم: ((پس چرا کاری نمیکنی؟)) جواب او این بود: ((میتراسم که کلمه ای بر ضد شاه بگویم و نظامش سقوط کند و پس از آن دیگر هرگز جمله (أشهد أن علی ولی الله) را در اذانهای

راديو تهران نشنويم)).

پس به او گفتم: ((شنیدن این بدعت و جمله ساختگی را (أشهد أن علی ولی الله) بر رفع ظلم و استبداد و فقر و بدبختی ترجیح میدهی؟)) او سرش را تکان داد و مدتی طولانی خاموش ماند و سپس گفت: ((شاه رمز و الگوی شیعه است و باید او را حفظ کنیم)). حال اگر یاری و عشق مرجعیت شیعه نسبت به رمز و الگوی سیاسیش اینگونه باشد، پس عشق و پشتیبانی عامه شیعیان از رمز و الگوی مذهبی‌شان چگونه جلوه گر خواهد شد؟

اینجاست که می‌خواهم از سازمانهای تبلیغاتی که عقیده داشتند در صورت افشای شبانه روزی خبرهای مصیبت مردم ایران شکوه و جلال نظام مذهبی حاکم از نظر شیعه خواهد افتاد انتقاد کنم. چه میبینیم که ده سال است که همین سازمانهای تبلیغاتی ضد نظام، مصیبت شیعیان ایران را برای جهانیان وصف میکنند، اما وجدان و ضمیر حتی یک نفر شیعه از شیعیان عالم نیز بیدار نگشته است. اگر همین سازمانهای تبلیغاتی شیعیان را با زبانی که میفهمند مخاطب قرار داده و مصیبت و محنت مردم ایران را در کالبد مصیبت شیعه، و جدا از قومیت ایرانی عنوان مینمودند و آن را روشن میساختند، احساسات شیعیان جهان فروزان شده و مشکلات و بدبختیهای شیعه ایران را احساس نموده و تصویر زشت و حقیقی نظام مذهبی حاکم را نمودار می ساختند. اگر شیعیان جهان از این سازمانهای تبلیغاتی این را میشنیدند که چگونه این نظام مذهبی در جنگ با شیعیان، یک میلیون شیعه را بقتل رساند و سه میلیون شیعه را از کشور فراری داد، و یکصد و پنجاه هزار جوان شیعه را در همین سرزمین شیعه ظالمانه اعدام نمود و صد هزار زندانی شیعه چندین سال است در اسارت این نظام بوده و از آزاد ساختن آنان خود داری میکند، و یکصد و پنجاه هزار زندانی سیاسی در زندانهای این نظام با انواع شکنجه روبرو هستند، و پنجاه میلیون شیعه به

زنجیرهای استبداد این نظام مقید شده و فقر و مرض و گرسنگی آنان را تهدید میکند، آنگاه میفهمیدند که چه محنت و مصیبتی بر سر شیعه فرود آمده است.

(س) - چرا رهبریت تشیع ایران نسبت به شیعیان اقوام دیگر قساوت و خشونت میورزد؟

(ج) - اگر نظریه نسبیت انشتاین را قبول داشته باشیم، میفهمیم که رهبریت شیعه ایران در حالیکه با شیعیان ایران اینگونه خشونت میورزد، پس بدیهی است که باید نسبت به شیعیان اقوام دیگر خشونت بیشتری بخرج دهد. و دلیل آن همان دلیلی است که در پشت انتخاب رهبریت روحانی شیعه در ایران قرار گرفته بود. یعنی اگر شیعیان جهان همانطور که قبلا نیز اشاره کردیم در انتخاب رهبریت مذهبی به قومیت اهمیتی نمیدهند، اما رهبریت ایرانی مذهب شیعه تعصب و قوم گرایی را برگزیده، و حتی میتوان گفت که قومیت در همه تار و پودش رخنه کرده است. و برای اثبات این امر کوشش زیادی لازم نیست. وقتی رهبریت مذهبی شیعه صدها هزار شیعه ایران را جهت قتل شیعیان عراق و تخریب شهرها و اراضی و ممتلكات آنان و قتل فرزندان و زنانشان به این کشور گسیل میدارد، و بدون هیچگونه رحم و شفقتی بر این امر اصرار ورزیده، و سپس میخواهد شیعه عراق را به ممتلكات خود بپیوندند، و در راه رسیدن به این هدف از هیچگونه خشونتی دریغ نمیورزد، برای این سری اعمال چه نام دیگری بجز قومیت، تعصب و نژاد پرستی میتوان انتخاب نمود؟ همان قومیتی که قتل شیعه را بدست شیعه میسر میسازد. این امر میزان قوم گرایی و نژاد پرستی رهبریت مذهبی تشیع در ایران را بر علیه شیعیان خارج از ایران مشخص میسازد. هنگامی که رهبریت مذهبی در ایران هزاران شیعه را به لبنان میفرستد تا شیعیان لبنانی را بقتل رسانده، و شهرها و قریه های آنان را تخریب کنند، و هنگامی که همین رهبریت مذهبی دهها هزار شیعه را به پاکستان و هند فرستاده تا سلطه و قدرت مذهبی خود را

با اعمال فشار و بذل مال بر آنان تحمیل کند، این امور ما را ملزم میدارد که مسائل را بر شیعیان جهان روشن نموده و فریاد بزنییم که: ای شیعیان جهان بیدار شوید.

هنگامی که رهبریت مذهبی ایران دهها هزار شیعه ایرانی را به خانه خدا در مکه مکرمه میفرستد تا از سادگی شیعه جمع شده در آن مکان پاک و طاهر سوء استفاده کرده و آنان را به شرکت در تظاهراتی که به غرض فساد و هرج و مرج بر پای داشته است بسیج میکند و از شیعیان جهان بعنوان سپر و پرده ای برای انجام مقاصد شوم خود، که به آنان هیچ نفعی نمیرساند استفاده میکند و نتیجتاً شیعیان غیر ایرانی را برای رسیدن به اهداف خود قربانی میکند، بخوبی این مسئله روشن میگردد که قومیت و نژاد پرستی در سیاست رهبریت مذهبی شیعه نقش بسیار مهمی را ایفا میکند.

من در هنگام نوشتن این سطور یقین کامل دارم که آنجا در ایران شیعه، صدها نفر از پناهندگان عراقی، سعودی، پاکستانی، و لبنانی زندگی میکنند که از نظام مذهبی شیعه ایران انتظار کمک در براندازی نظام حاکم بر کشورشان را دارند. اما با این پناهندگان از طرف نظام شیعه ایرانی مانند بنده و برده رفتار میشود و میتوان گفت که این نظام به آنان بچشم گدایان بی چیز و بی کس و کاری نگاه میکند، که وطن، عزت و کرامتی ندارند. و از آنان زمانی بنام غریبان، و گاهی بعنوان فراریان نام میبرد که بعلت داشتن قومیتی دیگر تحقیر میشوند.

و پیش از اینکه این فصل را به اتمام برسانم میخواهم راز مهمی را برای شیعیان جهان در مورد طبقه بندی رهبریت مذهبی شیعه افشاء کنم تا عالم تشیع با درجه نژاد گرائی و قوم پرستی رهبریت شیعه در مورد رجال دین غیر ایرانی آشنا گردد. رواتب و تسهیلات طلاب شیعه در حوزه های علمیه، حتی تا کنون بر حسب قومیت آنان مشخص میگردد. رهبریت مذهبی این طلاب را به چهار گروه تقسیم میکند: (طبقه ممتاز) که از طلاب ایرانی تشکیل شده و از بهترین و برترین رواتب و تسهیلات

برخوردار میشوند. سپس به ترتیب طبقه اعراب، هندی ها و پاکستانیها، در طبقه چهارم که پائینترین طبقات را تشکیل میدهد، افغانیها قرار دارند که از پائینترین رواتب و تسهیلات برخوردار میگردند. این روش طبقه بندی تا زمان رهبریت جد من، امام بزرگ سید ابوالحسن اعمال میشد، و با رهبریت ایشان این امتیازات طبقاتی لغو شده و ایشان به این آیه کریمه: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾. (الحجرات: ۱۳) متوسل شدند. و ایشان بدین ترتیب بین رواتب قومیت‌های مختلف مساوات ایجاد نمود. این تساوی طبقاتی در زمان حیات ایشان بمدت ۲۵ سال اعمال گردید و پس از ایشان حضرت امام بروجردی راه ایشان را تا زمان وفات یعنی ۱۵ سال ادامه دادند. پس از وفات امام بروجردی در سال ۱۹۶۰، مرجعیت شیعه ایران این تساوی طبقاتی را در هم شکسته، و دوباره روش قبل از امام سید ابوالحسن را در پیش گرفت و از آنزمان تا کنون این اختلافات طبقاتی در حوزه های علمیه اعمال میشود.

(س) - چرا قدرتهای استعماری بزرگ نظام مذهبی شیعه را تایید میکنند؟

(ج) - بسیاری از شیعیان ساده اندیش اینطور میپندارند که شعارهایی که ولایت فقیه شیعه و بسیاری از اتباع وی بعنوان مرگ بر آمریکا، مرگ بر انگلیس و مرگ بر شوروی، مطرح نمودند برآستی این نظام مذهبی را از تبعیت این دولتها مستقل میدارد. و برآستی نظام مذهبی شیعه در ایران در مقابل آنان و مصالح و مقاصد آنان قد علم کرده و با آنان مخالفت میکند.

نمیخواهم در مورد این امر به بحثی طولانی بپردازم اما بطور خلاصه میخواهم بگویم که این دولتهای بزرگ به ناسزا گوئی و شعار و مطرح شدن بعنوان شیطان بزرگ، متوسط، و کوچک اهمیتی نمیدهند. آنچه برای این دولتهای بزرگ اهمیت دارد مصالح آنهاست، وگرنه این شعارات و ناسزا گوئی فاقد ارزش بوده، و در عرف سیاسی و جهانی هیچ قیمت و بهائی ندارد.

فروش اسلحه تا قبل از حکمرانی ولایت فقیه در ایران، به کشورهای جهان سوم، دویست میلیارد دلار برآورد شده است. و پس از اینکه این نظام مذهبی سلطه را بدست گرفته و با همسایه شیعه اش وارد جنگ شد، و نتیجتاً امنیت منطقه عربی و اسلامی را با مسئله صدور انقلاب تهدید نمود، و پس از اینکه خرابکاران خود را جهت اعمال ترور به این کشورها ارسال نمود، این میزان فروش اسلحه دو برابر گردید. و کشورهای منطقه با خریدن انواع اسلحه و وسائل جنگی خود را بر ضد احتمال هر گونه اعتداء و درگیری که به آنان لطمه برساند، مجهز نمودند. و بدینگونه اقتصاد این کشورهای بزرگ که تا قبل از حکمرانی نظام مذهبی ایران تهدید میشد شکوفا گشته و به سر و سامان رسید. مسئله دیگر پائین آمدن بیسابقه قیمت نفت به فضل ولایت فقیه بود، که میلیاردها دلار به نفع شرکتهای احتکاری جهانی تمام شد. با حل این معادله بسیار ساده روشن میشود که قدرتهای بزرگ جهانی و کشورهای استعماری که امر فروش و صدور اسلحه را در جهان بدست دارند، نظام مذهبی ایران را بعنوان دوست حقیقی و صمیمی خود میشناسند که در راه مصالح و تثبیت اقتصاد آنان از هیچ کوششی دریغ ننموده است. پس نظام مذهبی شیعه حاکم بر ایران برای آنان حکم گنجی را دارد که جهت حفظ آن با یکدیگر به رقابت میپردازند. و تا زمانیکه این نظام مذهبی پا برجاست، بازار اسلحه همیشه داغ، و بازار فروش نفت همیشه سرد میماند.

و نتیجتاً ملتهای منطقه و بخصوص ما شیعیان امامی هستیم که قربانیان این حوادث خواهیم شد.

(س) - چرا بعضی از دول منطقه که از تهدیدات نظام مذهبی حاکم بر شیعه ایران رنج میبرند از مسئله تصحیح پشتیبانی نمیکنند؟

(ج) - همیشه به این مسئله عقیده کامل داشته ام که شاید با سقوط نظام مذهبی

حاکم بر شیعه دول منطقه حتی بصورت موقت نفس راحتی کشیده و از این کابوس نجات یابند. اما اعتقاد دیگر من بر این است که رهائی منطقه از آثار نظام مذهبی حاکم تنها وقتی امکان پذیر است که شیعیان امامی روش تفکیر عام، و ساده اندیشی خود را کنار گذارده و پای در راه تصحیح بگذارند، که در مورد آن در کتابهایم (شیعه و تصحیح) و (عقیده شیعه امامیه در عصر ائمه و بعد از آن) بوضوح کامل سخن گفته ام. و دلیل این امر این است که نظام مذهبی حاکم بر شیعه از این بدعتها و خرافات موجود در عقیده شیعیان به نفع مقاصد خود استفاده کرده و این بدعتها و خرافات حکم قدرتی را پیدا کرده اند که عوام ساده اندیش شیعه نیز از آن پشتیبانی میکنند. و تا زمانی که این بدعتها و خرافات موجود باشند، هر نظامی مذهبی که در آینده سلطه امور را در دست گیرد، میتواند از آنها بنفع خود استفاده کند. استفاده از این بدعتها و خرافات در تاریخ نمونه های بسیاری دارد، ممکن است یک نظام از بین برود و جای آن نظام معتدلی بگیرد، اما این امر زیاد بطول نمی انجامد چون نظام مذهبی جدید به علت وجود همین بدعتها و خرافات، بار دیگر از آنان استفاده کرده و از پله های ظلم و استبداد بالا میرود. پس به این نتیجه میرسیم که اساس محنت و مصیبت، نظام حاکم نیست بلکه بدعتها، خرافات و معتقدان به آن هستند. و بدون شک اولین ثمره تصحیح، کنار گذاردن اختلافات و هر آنچه چیزی است که صفا و یکپارچگی امت اسلامی و وحدت مسلمانان را بر هم میزند. چون وحدت مسلمانان با سیاست استعماری ((تفرقه بیانداز و حکومت کن)) تناقض دارد و هیچ امری باندازه توحید مسلمانان، سود جویانی را که از اختلافات مذهبی استفاده کرده و از آب گل آلود ماهی میگیرند ناراحت نمیکند... و بدون شک فقط تصحیح است که این وحدت صفوت را تضمین میکند. در سطور گذشته به این امر اشاره کردیم که استعمار شرق و غرب از اختلافاتی که نظام مذهبی حاکم بر ایران در منطقه ایجاد

نمود بسیار استفاده نمودند. نظام مذهبی حاکم باعث کشتار مسلمانان توسط مسلمانان گردید و با تهدیدات شبانه روزی خود به دول منطقه از زمان در دست گرفتن سلطه، باعث عمیق شدن دامنه اختلافات گشته، که این اختلافات منافع و مصالح دولتهای استعماری را تضمین میکرد. این دولتها هرگز اجازه نخواهند داد که فریادهای یگانگی و وحدت که در سایه تصحیح امکان میپذیرد در فضای منطقه طنین افکن شود. پس به این خاطر است که بسیاری از کشورهای منطقه که از دست نظام مذهبی شیعه مصیبتها کشیده اند، با وجود اینکه باطناً وحدت و یکپارچگی را آرزو داشته و آن را جهت حیات دول منطقه ضروری میبینند، اما ناچاراً قادر به گشودن روزنه ای برای تصحیح نبوده و همه درها را بروی آن میبندند. پس بگذارید صریح بگویم و تاریخ این گفته من را به ثبت برساند: اگر من بجای کتاب تصحیح که ضامن وحدت و یکپارچگی مسلمانان و ارتفاع شان و علو کلمه ایشان است، و شیعه و مذاهب اسلامی دیگر را از جنگ و جدالی که هزار و دویست سال بطول انجامیده است خلاص میسازد، کتاب دیگری مینوشتم که شکاف بین مسلمانان و اختلاف شیعه و سنی را دامن میزد، بخدا این کتاب در میلیونها نسخه چاپ میشد بدست یکایک افراد منطقه میرسید. و سازمانهای تبلیغاتی نیز به تنور آن آنچنان هیزم میریختند، که آتش آن همه منطقه را میسوزاند. و قدرتهای استعماری از این کتاب با شادی و شغف استقبال میکردند، و در راه ترویج و توزیع آن همه هم و کوشش خود را بکار میبستند. من نمیخواهم دولتهای منطقه را سرزنش کنم، چون وحدت شیعه و سنت و تحقیق عهد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و سلف صالح و ائمه، با خواسته های قدرتهائی که بر مصالح ملتهای منطقه و جهان اسلام تحکم میکنند تناقض دارد.

بگذارید بیش از این به این امر نپردازیم چون نمیخواهم وارد بحثهای سیاسی بشوم، برای درک این مواضع، عاقل را اشاره ای کافی است.

(س) - چرا جبهه شیعه مخالف نظام نمیتواند نظام مذهبی شیعه را سرنگون کند؟

(ج) - ما در مورد نظام مذهبی حاکم بر ایران بسیار سخن گفتیم و گفتیم که این نظام طرفدارانی از شیعه دارد که به اصولی که نظام حاکم، بر آن تاسیس شده ایمانی کورکورانه و راسخ داشته و از آن الهام میگیرند. این همان نظریه ولایت فقیه و ضرورت تقلید از مجتهدین میباشد. بدین معنی که هر کسی از شیعه اگر از مجتهدی تقلید ننماید، اعمال او باطل شمرده شده و آنکه در مقابل ولی فقیه بایستد، حکمش مانند کسی است که در مقابل خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) ایستاده باشد. بغیر از این دو اصل اساسی که نظام فکری تشیع امامی بر آن بنا شده است، همه بدعتهایی که قصد تصحیح آن را داریم از این دو اصل سرچشمه گرفته، و مجتهدان و فقیهان از آنان جهت اعمال سلطه خود بر شیعه استفاده میکنند. و میتوان گفت که همه این بدعتها بصورت کلی یا فردی، همواره نقش اساسی را در طرز تفکر ما شیعیان امامی بازی کرده اند. و میتوانم به صراحت بگویم که متأسفانه بیست درصد از شیعه ایران اشخاصی هستند که به ولایت فقیه و شعب آن ایمانی کور کورانه دارند. و اکثریت قریب به اتفاق شیعیان به مسئله ولایت فقیه به معنای امر کننده و نهی کننده مطلق، ایمان نداشته، اما به تقلید و تبعیت از مجتهدین ایمان دارند. این دسته از لحاظ حماسی در مرتبه ای پائینتر از دسته اول قرار میگیرند. این طبقه اکثریت نیز که عقائدش از بدعتها و خرافات و خشکیها خالی نیست، همان طبقه ای است که باطنا نظام مذهبی حاکم را تایید نمیکند. و جنگ و جدال همواره بین این اکثریت فاقد آزادی، و آن بیست درصد سلب کننده آزادی بوقوع میپیوست. اما این اکثریت، قدرت غلبه بر اقلیتی که تظاهرات را سرکوب میکرد، و اراده اکثریت را با گلوله و آهن به خاک و خون میکشید را نداشت و در اینجا باز همان خطری که بارها به آن اشاره کرده ام در کمین است و آن، در معرض نابودی قرار گرفتن شیعه و تهدید

شدنش بدست خود شیعه میباشد. چون در هنگامی که در نظامی استبدادی سیاسی تظاهراتی بزرگ به وقوع میپیوندد و همه مردم به خیابانها میریزند، در بسیاری از اوقات نیروهای سرکوبگر که وسیله دفاعی استبداد حاکم میباشند، بسوی تظاهرکنندگان آتش نمیگشایند چون با افرادی روبرو میشوند که حکم برادر را داشته و با استبداد حاکم میجنگد. و حتی در بسیاری از اوقات همین نیروهای سرکوبگر به متظاهرین میپیوندند، و انقلابی مردمی و کامل را جلوه گر میسازند. همانگونه که نیروهای سرکوبگر شاه که از پلیس و سازمان امنیت و ارتش تشکیل شده بود، به مردم انقلاب گر پیوستند و انقلابی همه جانبه و کامل را تشکیل دادند. اما با توجه به وضعیت موجود و اینکه قدرت حاکم بر کشور قدرتی مذهبی بوده، و با توجه به اینکه بیست درصد طرفداران سرسخت آن که به این نظام و فلسفه آن اعتقاد کامل داشته، و نیروهای سرکوبگر این نظام را تشکیل میدهند که بر کشور حاکم میباشد، در نتیجه هر گونه تظاهرات مردمی با مقابله این بیست درصد که بدون رحم و شفقت و رفتی به آنان آتش میگشایند روبرو میگردد، چون این نیروی سرکوبگر بر طبق اوامر خدا، و دستور قرآن و سیرت امام علی، حاضر به کشتار برادران مذهبی خود میباشند، و به این مسئله نیز اهمیت نمیدهند که هزار نفر یا صد هزار نفر را در یک معرکه کشتار کنند. و حتی خداوند را شکر کرده و به این مسئله افتخار هم میکنند که دشمنان دین یعنی منافقین، مارقین، و ستمکاران را نابود کرده اند.

با توجه به این حالت پیروزی انقلابی مردم، و نابودی نظام مذهبی حاکم بر ایران، امری بسیار مشکل بنظر میرسد. و اکنون به سئوالی که مطرح نمودم جواب میدهم. جبهه شیعه مخالف نظام که مدت ده سال با این نظام مقابله نمود، در به تصویر کشیدن جرمهای ارتكابی نظام حاکم و تفسیر فاجعه های آفریده شده توسط این نظام، چه در کشتار شیعیان کشور همسایه، و چه در کشتار دستجمعی زندانیان داخل

کشور، و انجام امور ضد دین راه اشتباهی را پیمودند. جبهه مخالف نظام همواره با استفاده از دستگاه‌های تبلیغاتی و نشریات و بیانات خود، نظام حاکم و در راس آن ولی فقیه و ایادی وابسته به وی را به انجام اعمال ضد مبادی اسلام متهم مینمودند و همواره نوک پیکان حمله آنان بر این امر تمرکز داشت که به شیعه ایران ثابت کنند که نظام حاکم در اعمال خود به قوانین اسلام هیچ توجهی ندارد. اما علی رغم این تبلیغات و افشاگریها دیدیم که نظام حاکم همچنان سرپا ایستاده و صدها هزار نفر در نمازهای جمعه شرکت میکنند. میدیدیم که صدها هزار نفر در تظاهرات خود، نظامی را که به اسم اسلام اعمال ضد اسلام و قرآن انجام میداد، و همه، این اعمال را بوضوح خورشید در دل ظهر میدیدند، تایید میکردند. این همان اشتباهی بود که از جبهه شیعه مخالف نظام، در داخل و خارج کشور همواره سر میزد. و همه آنهایی که عقیده داشتند که رسوائی اسلامی و دینی نظام حاکم در مقابل طرفدارانش بر آن تاثیر میگذارد، دانستند که در این نتیجه گیری اشتباه میکرده اند.

بزرگترین اشتباهی که جبهه شیعه مخالف نظام مرتکب شدند این بود که ندانستند با چه زبانی با شیعه ایران (چه اقلیت ۲۰٪ و چه اکثریت) سخن بگویند. آنان قبل از اینکه مسلمان باشند خود را شیعه میخوانند، میپندارند که اسلام فقط برای تثبیت مذهب حق شیعه بوجود آمده است. همان مذهبی که فقیهان و ولایه فقیه پس از غیبت کبری، آن را مسخ نموده و حقیقت درخشان آن را که در فقه اهل بیت جلوه گر میشود تغییر دادند. شیعه ایرانی به تمامی اسلام، از زاویه و روزنه تشیع مینگرد. پس هنگامی که میبینیم که اکثریت فقهای شیعه در کتابهای خود اینطور مینویسند که امامت، اصلی از اصول دین است، و عدم ایمان به آن موجب بطلان اعمال میگردد، نباید از این امر تعجب کنیم. و بعلت همین مسئله امامت بود که اختلاف عمیق و اساسی میان شیعه و مذاهب اسلامی دیگر در فهم اسلام بروز نمود.

بگذارید سخن خود را روشنتر بیان کنم. هنگامی که جبهه شیعه مخالف نظام هم و کوشش خود را بر رسوا نمودن نظام مذهبی حاکم بر شیعه نهاد بود و اظهار میداشت که اعمال این نظام با اسلام تناقض دارد، شیه هیچگونه پشتیبانی از این اظهارات ننمود. و این بدان علت بود که رهبریت روحانی حاکم، همه این اعمال را مطابق با اصول و مبادئی که خود بر شیعه امامی تحمیل کرده بود، توجیه مینمود و نتیجتاً سخنان مخالفین باد هوا میشد. اما در صورتی که همین جبهه مخالف بجای تهمت زدن به نظام حاکم مبنی به خروج از اسلام، این نظام را بجرم خروج از تشیع و اصول آن، و بجرم درهم شکستن معیارهای تشیع متهم مینمود، همه این امور به شکل دیگری جلوه گر میشد. پس بجای اینکه مسئله جنگ را امری بر ضد اسلام بخوانند، باید آنرا امری بر ضد تشیع میخواندند. و مسائلی چون اعدام مخالفان و محروم کردن جامعه از انتخاب سرنوشت خود را، باید مسائلی بر ضد تشیع خواند. اگر جبهه مخالفت وجود و دوام نظام کنونی را بعنوان لکه ننگی بر دامن شیعه و نهایت و نابودی این مذهب معرفی میکردند، و در اثبات ادعای خود دلائل و مثالهایی از سیره امام علی، و فقه و عمل ائمه و کلام آنان را بکمک میگرفتند، آنزمان بود که آن اقلیت شیعه، همراه با نیروی سرکوبگر خود بر ضد نظام حاکم جبهه میگرفتند، و حتی آن اکثریت گاه خاموش و گاه جوشان نیز به این صف اقلیت میپیوستند و حکم نیروی واحدی را می یافتند که بر ضد نظام قد علم کرده است. همان نظامی که مذهب شیعه را تهدید میکند، و اعمالش بر خلاف اصول مذهب شیعه میباشد. آنان اظهار نمودند که مصادره اموال بر خلاف دستور اسلام است، در صورتیکه باید میگفتند مصادره اموال شیعه بر ضد مذهب شیعه است. میگفتیم که جنگ با همسایه مسلمان بر ضد اسلام است، و بهتر بود میگفتیم که این جنگ بر ضد اصول مذهب شیعه میباشد. جبهه شیعه مخالف نظام زبان گفتگو و لغت شیعه ایران را درک نکردند

و بدین خاطر این جبهه هرگز نتوانست افکار عمومی را بر ضد نظام تکوین نماید. و پس از آن، اظهار و تمرکز بر این امر که محور اساسی حکومت مذهبی شیعه بر حول بدعتها، خرافات و پیچیدگیها میچرخد، و این نظام ستونهای سلطه خود را بر همین بدعتها و خرافات و پیچیدگیها بنا نموده است نیز ضروری میباشد. و فقط اتهام ضد شیعه بودن این نظام کافی نیست. تا زمانیکه این بدعتها و خرافات در طرز فکر عام و ساده شیعه موجود باشند این نظام نیز پای بر جا مانده و مصیبتها باقی میماند. برآستی که آن تشیع حقیقی که در عهد ائمه شیعه وجود داشت، با تشیع این فقیهان تناقض و تضاد کامل دارد. نتیجتاً هر گونه اعمال زشتی که از این نظام سر میزند، حتی اگر به زبان تشیع تفسیر گردد تا به عامه شیعه توجیه شود، در حقیقت با اصول و اساس تشیع صحیح، و فقه جعفری جلوه گر در فقه امام صادق تضاد و تناقض کامل دارد. پس اشتباه جبهه شیعه مخالف نظام این بود که وجدان شیعه را که توسط فقها و مجتهدین تخدیر شده بود بیدار نکردند. آنان بدعتها و خرافات را معرفی نکردند، و حقیقت آن را بیان نمودند. حقیقتی که در صورت روشن شدن برای شیعه هیچ شکی باقی نمی گذارد که عقیده شیعه امامی در زمان ائمه، با عقائد تشیع بعد از زمان ائمه اختلاف و تناقض کامل دارد. ما این اختلافات را در کتابهایی که قبلاً نام آنها را بیان نموده ایم، اثبات کرده ایم. در روز پنجم اکتوبر سال ۱۹۸۹ شیخی که سمت ریاست جمهوری ایران را دارد، مولوی اسحق مدنی را بعنوان مستشار شئون اهل سنت تعیین کرده و معرفی نمود. آیا برای اثبات سخنانی که هم اکنون بیان کردم، دلیلی روشنتر از این لازم است که مشایخ و فقیهان ما (خداوند آنها را ببخشد) به اسلام با دیده ای مینگردند که هیچ ارتباطی با عقیده تشیع ندارد؟ و الا تعیین مستشار برای اهل سنت در کشور اسلامی که نامش نیز جمهوری اسلامی میباشد، و همه مسلمانان در قبله، قرآن، حج، نماز، و روزه خود، در آن با هم مشارکت دارند چه معنی میدهد؟ آیا بین

اسلام و سنت اختلافی وجود دارد؟

و عجیبت از آن اینکه ما شیعیان امامی عقیده داریم که سنت حضرت پیغمبر در مسئله شرع پس از قرآن، مکان دوم را دارد (همان سنتی که جماعت اهل سنت پیرو آن میباشند). و سنت حضرت پیامبر از لحاظ مرتبه قبل از اجماع و دلایل قطعی قرار دارد. و این بدین معنی است که هر شیعه جعفری بحکم ضرورت عقل خواسته و یا ناخواسته حتما باید سنی مذهب باشد. و بعکس آن یک فرد سنی میتواند شافعی، مالکی، و یا حنفی باشد. پس شیعه جعفری حتما باید سنی باشد، چون سنت تنها راه فهم احکام و تشریحات فقهی است.

(س) - آیا جهت رهائی شیعه از مصیبت راهی بجز (تصحیح) وجود دارد؟

(ج) - بجز مسئله تصحیح، یک راه منطقی وجود دارد و آن رهائی از این نظام حاکم میباشد. و این همان راهی است که مخالفان نظام حاکم بر شیعه ایران آنرا آرزو دارند. هر کدام از مخالفین برای رهائی از این نظام راه خاصی را انتخاب نموده است. این مخالفت ممکن است که در کوتاه و یا دراز مدت به پیروزی برسد، و عقیده دارم این نظام که با انسانیت و ادیان آسمانی هیچ صله و ارتباطی ندارد، نظامی است منزوی و نمیتواند مدت درازی دوام بیاورد اما من از بعد دیگری به این مسئله مینگرم. و آن اینست که در صورت از بین رفتن این نظام، تشیع تا زمانیکه در اعماق خود اصول ناسالمی را که ساخته دست فقهاء و مجتهدین میباشد حمل میکند، با خطر نابودی روبروست. و این امر را نیز بعید نمیدانم که این نظام به آشوب دیگری در منطقه دست زده، و در این آشوب و هرج و مرج بار دیگر ساده اندیشان شیعه را بازیچه قرار دهد. و آنجاست که طامه کبری بر پا خواهد شد. در اینجا من خود را مسئول میدانم که صریحا به شیعه و سنی اعلام کنم که خطری که شیعه را تهدید

میکند، بزرگتر از آن است که عالم اسلامی و حتی شیعه تصور آنرا مینمودند. و این خطر قبل از اینکه متوجه کشورهای مجاور باشد، خود شیعه را در خانه اش تهدید میکند، و امیدوارم که کسی این مسئله را از من نپرسد که چرا در این مقاله اینهمه از شیعه سخن رانده، و از دهها فرقه اسلامی دیگر که در ایران بسر میبرند سخنی بمیان نمی آورم.

این سخنان در خطاب با اکثریت شیعه ای که در ایران بسر برده و در آنجا دارای امکانات و قدرت و کیان خاص بخود میباشند، و در حقیقت هم آنان باعث بروز محنت و مصیبت بر خود و مسلمانان دیگر ایرانی و غیر ایرانی شده اند، بیان شده اند. در اینجا به مسئله جنگ نظام مذهبی شیعه ایران با عراق بر میگردم تا راز دیگری را افشا کنم. نظام حاکم بر شیعه ایران با این جنگ که باعث کشتار شیعه و غیر شیعه عراق گردید، ثابت کرد که وقتی قومیت و مذهب رو در رو قرار میگیرند، قدرت قومیت بیشتر بوده و بر مذهب غلبه می یابد. در غیر اینصورت چرا نظام مذهبی حاکم دستور قتل شیعه عراق و انهدام شهرهای جنوبی این کشور را که همگی شیعه نشین میباشند صادر نمود، و با موشک و توپ در طول هشت سال این اماکن را زیر آتش گرفت؟ و حتی هنگامیکه نظام، آتش بس را پذیرفت، این پذیرش بعلت دینی و یا مذهبی و یا انسانی نبود، بلکه به شکستی زشت تن داد، که حتی ولیّ حاکم آنرا به <<نوشیدن جام زهر>> تشبیه کرد، و همه عالم این سخن وی را شنیدند. و این بدین معنی است که اصول اساسی مذهب شیعه بدان صورتیکه فقهاء آن را تصور کرده اند، ممکن است بار دیگر اجازه تکرار این عمل را بدهد. ممکن است بار دیگر از ساده اندیشان شیعه و طرفداران ولی فقیه نیروئی بسیج نموده، جنگ جدیدی را در ابعادی گسترده تر و جهت صدور انقلاب شیعه، که با تمسک به (تقیّه) (انقلاب اسلامی) خوانده میشود، آغاز کند. و باید توجه داشت که شیعه هر قدر هم که دارای

قدرت و سطوت باشد، باز هم در عالم اسلامی در زمره اقلیت بشمار رفته، و کمتر از ده درصد از جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهد. نتیجتاً پیروزی شیعه بر امت اسلامی که دارای چنین وسعتی است، امری غیر ممکن بوده و از لحاظ عقل و منطق، و با توجه به موقعیت زمانی و مکانی هرگز بوقوع نمی‌پیوندد.

اما آنکسانیکه در طول هشت سال جنگ و نکت، و مصیبت‌های گذشته دیگر به شهادت تاریخ، با جان شیعه بازی کردند، ممکن است بار دیگر نیز فرصتی پیدا کرده، و شیعه را به آب و آتش بزنند.

اما همه میدانیم که طرف‌های درگیر در جنگ بسر هم گل نمیریزند. بلکه آنجا گلوله و اسلحه است که حکومت می‌کند. و تاریخ معاصر شهادت می‌دهند که چگونه اسلحه ویرانگر و شیمیائی و اتمی و غیره، خرابی و دمار بر جای می‌گذارند. سخنم را در جمله ای خلاصه می‌کنم: آیا تشیع قصد دارد که نکت این سلاح‌های ویرانگر را بخاطر چشم و ابروی ولایت فقیه و مجتهدین بجان خود بیازماید؟ آیا شیعه می‌خواهد در راه رضای این گروه که در طول تاریخ با وی معامله قصاب و گوسفند را نموده است، خود را به وادی فلاکت و نابودی بکشاند؟ اگر شیعیان امامی به من اجازه دهند کلام خود را کمی روشن می‌کنم: تا زمانیکه ما شیعیان امامی عقیده داریم که در میان فرقه‌های اسلامی فقط ما فرقه نجات یافته می‌باشیم، و تا زمانیکه به زعم فقیهان اعتقاد داشته باشیم که قتل و کشتار مسلمانان چه شیعه و چه سنی، در راه پیوستن آنان به این فرقه نجات یافته، بر طبق دستور عقیده و مذهب می‌باشد، و هر کسی در این راه کشته شود شهید بوده و به بهشت میرود و حور عین از همه طرف او را در آغوش می‌گیرند و تا زمانیکه تاریخ سخن من را گواهی می‌دهد (و در طول هشت سال عالم اسلامی دلیل سخنانم را از راه تلویزیون مشاهده نمودند)، و مادامیکه حاکمان بر شیعه، همان اشخاص متعصب دارای افکار ارتجاعی و دروغین بوده که امام آنها

میگوید: ((اگر پیروز شدیم پس پیروز شده ایم و اگر شکست خوردیم باز هم پیروز شده ایم))، و کمترین اتهام آنان جنایتکاران جنگی است، و تا زمانیکه رئیس نیروهای مسلح این نظام در خطاب به ولی فقیه چنین میگوید: ((اگر تو به ما بگویی که نصف این هندوانه حلال و نصف دیگر آن حرام است، نصف حلال را خورده و نصف حرام را رها میکنیم))، و تا زمانیکه عده کثیری از مردم این سخنان را باور داشته و به آن ایمان دارند، و هرگز فکر نمیکنند که اینچنین سخنان که اگر از زبان رئیس ارتشی در کشوری دارای دموکراسی و پیشرفته گفته شود، او را بیدرنگ به تیمارستان میبرند، و تا زمانیکه عده کثیری از مردم نقش انبوه عزادار برای ((امفسیس)) را بازی میکنند، پس بگذارید بگویم که خطر به آب و آتش زدن دوباره شیعه و دخول وی به جنگی و مصیبتی دیگر بسیار زیاد است. حتی تفکر در این امر بسیار مخوف و ترسناک بنظر میرسد. و من برای این مشکل که قبل از دیگران در کمین ما شیعیان امامی، و یا بهتر بگویم، در کمین اسلام و همه مسلمانان جهان نشسته است، فقط یک حل میبینم، و آن بیدار کردن شیعه از خواب طولانی است تا بدعتهائی که بواسطه آن خود و دیگر مسلمانان را دچار محنت و مصیبت کرده است، بشناسد. و این امر فقط زمانی امکان پذیر است که ندای تصحیح بگوش آنان که ولاه فقیه و رهبران حاکم مذهبی آنها را گمراه کرده اند رسیده، و شیعه را با ابعاد حقیقی مصیبتهای که در سایه ولایت فقیه گریبانگیرش شده است آشنا کنیم، و این مصیبتها را در قالبی شیعی به آنان بفهمانیم. ما دیدیم در روزی که نظام حاکم در جنگش با شیعیان عراق اعلام آتش بس نمود، چند هزار از زندانیان سیاسی شیعه را که در زندانش بسر میبردند اعدام کرد، و همه رسانه های گروهی جهان از این فاجعه بزرگ سخن راندند. و بخاطر آن تظاهرات وسیعی از طرف شیعه و غیر شیعه، در بعضی از نقاط جهان به راه افتاد. و در بین اعدام شدگان صدها زن و دختر، صدها سالمند و صدها زخمی بودند، و حتی عده

ای از آنها حکم زندانی بودنشان پایان رسیده بود، و میبایست از زندان آزاد میشدند. اما ولی فقیه به انتقام شکستش در جنگ این زندانیان مقید در زنجیر را به جوخه های اعدام سپرد. و همه را فقط در مدت یک هفته از دم تیغ گذراند، و به هیچکدام رحم نکرد. اما شیعه ایران در مقابل خبر این فاجعه که بزرگترین قصابی تاریخ شیعه بشمار میرود بسیار خونسرد رفتار نمود، چرا؟

چون جبهه مخالف نظام خبر این فاجعه را بصورت حقیقی آن بیان نکرد، و هرگز اعلام نکرد که چندین هزار دختر، زن و پیر و جوان شیعه بدست نظام مذهبی شیعه، و به امر ولی فقیه شیعه اعدام شده اند. بلکه این کشته شدگان را شهیدان سیاسی مخالف نظام خواند، و نظام نیز از آنان بعنوان منافق یاد کرد. و طبیعتاً و نتیجتاً دلهای شیعیان هوادار نظام از این خبرها هرگز در سینه نمی لرزد. علاوه بر شیعیان طرفدار نظام، شیعیان غیر ایرانی هوادار نظام بودند که هرگز این فاجعه آنان را نیز نیاززد، چون از دیده آنان این فاجعه، فاجعه ای قومی و ایرانی بود، و آن را از چهار چوب مذهب شیعه بیرون پنداشتند. و اگر اینان میدانستند و بیدار میشدند که اعدام شدگان مانند خود آنان شیعه بودند، و مانند خود آنان بر تربت حسینی سر میگذارند و در اذانهای خود ((أشهد أن علی ولی الله)) میگفتند، از این سکوت هول انگیز بخاطر مصیبت برادرانشان در ایران، بیرون میآمدند و نظرشان در مورد نظام حاکم فرق میکرد.

در اینجا باید برای شیعیان غیر ایرانی بعضی از امور را روشن سازم، تا با خطری که توسط این نظام مذهبی در کمین شیعه نشسته است آشنا شوند و بدانند که وقتی من از این خطرها صحبت میکنم، سخن بیهوده نمیگویم، میخواهم ثابت کنم که نظام مذهبی حاکم بر ایران در معامله با شیعیان غیر ایرانی بسوی نژاد پرستی و قومیت میل نموده، و قصد دارد شیعیان دیگر را قربانی شیعیان ایران کند.

نظام حاکم بر ایران در زمان جنگ شیعیان خود با عراق، سفیرانی به کشور پاکستان فرستاد تا موافقت رئیس جمهور متوفای آن یعنی ((ضیاء الحق)) را مبنی بر مشارکت داوطلبان شیعه پاکستان، در جنگ جلب کند تا این داوطلبان را در صفوف مقدم جبهه، یعنی در جلوی صفوف سپاه پاسداران جایگزین کنند، اما ضیاء الحق این درخواست آنان را رد کرد. و یکبار نیز رهبریت شیعه ایران به تمامی پناهندگان عراقی که در ایران بسر میبردند، دستور داد تا بعنوان سرباز در جنگ شرکت کرده، و در مقدمه صفوف سپاه پاسداران قرار گیرند، و زمانیکه با اعتراض برخی از رهبران آنان روبرو شدند، با خشونت تمام جواب دادند که: ((شما اهل کوفه هستید که امام حسین را کشتید، و هم اکنون وقت آن رسیده است که با قربانی کردن خود، در راه ترویج مذهب شیعه گناهان خود را پاک سازید)). و نمیدانم که آیا شیعیان میدانند که این نظام تروریستی که بر شیعیان حکم رانده و جهان را با تروریستهای اجیر شده خود تهدید میکند، و با پرداخت اموال گزافی آنان را استخدام کرده، و بوسیله آنان آمریکا و فرانسه و انگلیس را تهدید نموده و از آنان باج میگیرد، چرا تا کنون حتی یک تروریست از شیعه ایران را جهت انجام غرضهای خود اجیر نکرده است، بلکه همه این تروریستها از شیعیانی هستند که با قومیت ایرانی هیچ صله و نسبتی ندارند، و برخی از آنان از شیعیان کویت، لبنان، و یا پاکستان و عراق میباشند، اما در این مجموعه جای شیعه ایرانی خالیست. آیا این دلیل واضح روشنی نیست مبنی بر اینکه نظام مذهبی حاکم در ایران، نظامی نژاد پرست و قوم گراست و هنگامیکه مذهب و قومیت با یکدیگر برخورد میکنند، این نظام قومیت را بر مذهب برتری میدهد، و در راه قوم ایرانی هم قومهای دیگر را فدا میسازد؟ آیا شیعیان جهان میخواهند از خود قربانیانی بسازند که فدای طمعهای رهبریت تشیع ایران می گردد؟ خداوندا شاهد باش که من ابلاغ نمودم.

زمانیکه مجلس خبرگان که از پیش از صد فقیه تشکیل شده است شخصی را جهت رهبریت شیعه انتخاب کرد که تنها فضیلت و برتری وی نسبت به دیگران این بود که در طول هشت سال خادم مطیعی برای ولی فقیه بوده و در مجالس ترحیم، خوب تعزیه خوانی میکرده، براستی جهان تشیع شاهد بزرگترین مهزله تاریخ خویش بود. زمانیکه چنین شخصی گویی سبقت را ربوده، و مجتهدان و فقهای که خود را برتر و بهتر از او میدیدند، مجبور به سکوت و حتی عرض تبریک و تهنیت میگردند، بدین امید که این رهبریت مذهبی تا مدتی به شکل جنایتکار خود باقی بماند، آنگاه است که باید بگویم شیعه مانند تویی شده است که هر پائی لگدی بر آن میکوبد و آنرا از جایی به جایی دیگر میراند و همه اینها به این خاطر است که این بازی مذهبی جریان داشته باشد، و این گروه بر شیعه سیطره داشته، در طول شبانه روز به آن جنایت کنند.

پس بگذارید یگویم که: ((تصحیح)) عقیده شیعه، و بازگشت دادن آن به تشیعی که شیعه را در عصر ائمه زینت داده بود، یعنی همان مذهب و فقه امام صادق و عودت دادن آن به عصر سلف صالح، تنها و بهترین تضمین جهت عدم تکرار اینگونه مصیبتهاست. تا دیگر هرگز جنایت کاران جرئت نکنند که با آتش و گلوله بر شیعه حکم رانده، و یا خرافات و بدعتهایشان را که صدها بار بدتر از آتش و گلوله است، بر شیعه تحمیل کنند.

مشکلات و آرزوها

هنگامیکه از تصحیح صحبت میکنم این تصحیح عقیده ای را شامل میشود که قرن بعد از قرن در عقول ساده، اعماق و وجود میلیونها نفر ریشه دوانده است. و میدانم که در مقابل این تصحیح قومی ایستاده اند که وسائل گمراهی و ترور را بدست

داشته، و از کلیه امکانات حکومتی بجز اخلاق و ایمان برخوردارند. و میدانم که هزاران نفر از رجال دین از برکت این خرافاتی که قصد تصحیح آنان را داریم نان میخورند، و حاضرند در مقابل تصحیح دست به اسلحه بر منبرها ایستاده، و در کتابها، نشریات، و گرد همائی های عمومی و خصوصی خود آن را به زمین بکوبند. و خوب میدانم که آن دولتهای استعماری بزرگ که از وحدت مسلمانان بیمناک بوده، و هیچ سعادت و خیری برای آنان نمیخواهند را در پیش رو داریم، و میدانم که آن دست نشاندگان استعمار که نقاب مخلصان شیعه را بر چهره داشته، مبالغی هنگفت جهت چاپ و نشر کتب و برپائی جمعیتها و گرد همائیهای تفرقه انگیز بذل میکنند، و با استفاده از شعار عشق به شیعه و ائمه و اهل بیت به این شکاف و تفرقه دامن میزنند را در پیش روی داریم. و خوب میدانم که در اینجا با گروههای ساده اندیشی روبرو هستم، که در سرایشی هلاک پای گذارده، و به ((تصحیح)) هیچ ایمانی ندارند، و با تمسک به آنچه از پدران و اجداد خود به میراث برده اند، بر کجروی و گمراهی اصرار میورزند. و من در هنگامیکه تاریخ حرکتهای اصلاحی را تدریس مینمودم به این امر پی بردم که حرکت اصلاح فکری، حرکتی بسیار بزرگ و سنگین بوده، و همواره موانع بیشماری را در پیش رو دارد. و همانطور که در ابتدای این مقاله گفتیم، داعیان آزادی سیاسی همیشه با تائید و تشویق و استقبال طبقه ای که قصد آزادی آن را دارند روبرو میشوند، اما داعیان آزادی فکری در اکثر اوقات در پیش پای خود بجز خار نمیینند. و بهمین علت هنگامی که از شیعه انتقاد کرده و مسئله تصحیح را پیش میکشم، هرگز تعجب نمیکنم که شخصی مرتجع از شهر قزوین، که از اصل یهودی بوده، و به عمیل بودن برای استعمار معروفیت دارد، سخن به شتم و ناسزاگوئی من بگشاید. اما در بسیاری از مواقع همین خارهای در پیش راه، به غنچه های گل تبدیل گشته، و مردم نسل در نسل این غنچه ها را در دستها میگردانند. و این مسئله در

زمانی اتفاق می‌افتد که نهضت اصلاح فکری به ثمر نشسته، و مردم آنرا بپذیرند. اکنون که مشکلات و صعوبات راه را ذکر کردیم، پس بگذارید از امیدها نیز سخنی بگوئیم در مقدمه آرزوها و امیدها، شایسته است که همواره به پیروزی حق و حقیقت ایمان داشته باشیم و بدانیم که حتی با وجود خطرها و کوششهای دشمنان در راه شکست و تضعیف ما، همواره حق به پیروزی میرسد. هنگامیکه به تاریخ اصلاحات فکری و اجتماعی و سیاسی نظر بیافکنیم، میبینیم که هر کدام از این نهضتها با خطرهای مهیب روبرو بوده اند. اما در نهایت حق و حقیقت به پیروزی رسیده است. چون حق نیروی خود را از منشا و صاحب آن یعنی خداوند درهم کوبنده جبارین، و یاریگر مظلومان، که ما را به پیروی از آن امر داده است میگیرد. مظلوم فکری همانند مظلوم سیاسی است و خداوند ناصر مظلومان وی را مدد میکند. و بدون شک کلمه حق، درخشش خاص بخود را داشته، و نور آن باطل را هر قدر هم قوی باشد، خاموش گردانده و از جلوه میاندازد. خود من شاهد بوده ام که - از بدو آغاز سخنم با شیعه، و فریاد کلمه حق که همان تصحیح است، در کتاب (شیعه و تصحیح) و (فریاد بلند) - طبقه جلیل روشنفکر شیعه همواره با ارسال نامه ها، سخنانم را تایید و مرا به ادامه و کوشش شبانه روزی و خستگی ناپذیر در راه تصحیح تشویق کرده اند. من جوانان تحصیل کرده شیعه را دیده ام که همگام با تصحیح ایستاده، و عقیده دارند که تصحیح تنها راه نجات شیعه از بلائی است که از همه سو به آن مینگرند. جوانان روشنفکر شیعه ای را دیده ام که گریه کنان حسرت اعتبار برباد رفته شیعه، و متهم شدن آنان به اعمال ترور، و وحشت و جنونی را میخورند، که رسانه های گروهی جهان، و تلویزیون از مراسم سوگواری حسینی، در روز عاشورا، برای جهانیان پخش میکردند، و صحنه های زشتی از سوگواری هزاران نفر را به نمایش گذارده بودند، که با شمشیر بر سر خود کوفته، و با زنجیر به پشت

خود مینواختند. و خون از پیکره آنان جاری شده، و <<یا حسین >> میگفتند.

بگذارید سوگند بخورم که اولین کسی که در روز قیامت، در محضر خداوند از این جمعیت - که انقلاب او و مبادی آن را که در راه آن شهید داده بودند، به پیراهه، و جهاد طاهر او را به لجن کشید - برائت طلبیده، و دوری میجوید، همان سید الشهداء، امام انقلاب کنندگان و سید جوانان اهل بهشت، ریحانه رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، حسین بن علی بن ابی طالب، فرزند سیده بانوان دو جهان، فاطمه زهرا است. جوانان روشنفکر شیعه ای را دیده ام که برای بخت شیعه افسوس میخوردند، که چرا باید جرائمی که در ایران بوقوع میبوند، گاهی به اسم شیعه و گاهی به نام اسلام تمام شود. میدیدم و میشنیدم که درخت تصحیح به ثمر نشسته است. و اگر در بعضی دول منطقه آنرا سانسور نمیکردند، و نظام حاکم بر ایران حتی از نشر یک فصل از فصول آن، و یا ذکر نامش جلوگیری نمیکرد، میدیدم که تصحیح چگونه با گامهای بلند در تفکر شیعه به پیش می تازد.

اما تمامی امید من به فردا است، هنگامیکه دستهای سه میلیون کودک، که جنگ شیعه با شیعه و غیر شیعه عراق، آنان را یتیم ساخته است و دستهای صد و پنجاه هزار طفل، که دادگاههای انقلاب اسلامی، پدران و مادران آنان را به ظلم به میادین اعدام روانه ساخته است، درهم میفشارد. و آئزمان است که تصحیح ارتشی میسازد که باطل و اهل آن را نابود کرده، و از آنها که از بدعتها به عنوان وسیله ای برای اعمال سلطه خویش، و جنگ و استبداد استفاده نمودند، انتقام میگیرد.

در اینجا می خواهم واقعه ای را بیان کنم که ثابت میکند که کلمه حق را حتی اگر در دور دستترین نقاط فضا کسی بر زبان براند سلطه حاکم ظالم را به وحشت میاندازد. در حدود دو سال پیش یکی از نزدیکان من از ایران، تلفنی با من تماس گرفت و اصرار میکرد که با پسر ولی فقیه حاکم بر کوچک و بزرگ امور در ایران

صحبت کنم. از این شخص واسطه سؤال کردم که آن مرد از من چه میخواهد؟ آیا میخواهد رضایت من را جلب کند، و یا مسئله خدعه و نیرنگ است؟ در هر دو صورت وی باید خطری را احساس کرده باشد، که باید جلوی آن را گرفت و گرنه هرگز خود را کوچک نمیکرد تا با دشمنی سرسخت به مکالمه بنشیند. پس اضافه کردم: ((به او بگو اگر در فکر فریب و نیرنگ است، پس از این امور به خدا پناه میبرم، و اگر در فکر جلب رضایت من باشد، به او وعده مردانه میدهم که اگر جلوی جنگ شیعه با شیعه و غیر شیعه را بگیرند، در سخنانم و عملم هرگز از من اذیت و آزاری نبینند)) و باز از شخص واسطه سؤال کردم که، آیا آن شخص کتاب من (جمهوری دوم) و آنچه را که درباره او و پدرش و نهایت ایشان نوشته ام مطالعه کرده است؟

و شخص واسطه جواب داد: ((آری بخدا، هم او و هم پدرش آنرا خوانده اند، و با وجود این میخواهد با تو سخن بگوید)). پس به او گفتم: ((تا زمانیکه با شرط من موافقت نکند، با او سخن نمیگویم))، و مکالمه قطع شد. و جنگ دو سال دیگر بطول انجامید و بالاخره خداوند آنانرا با شکست روبرو ساخت، تا اینکه حدود دو هفته قبل، باز همان شخص واسطه تلفنی با من تماس گرفت و گفت: ((هم اکنون که آتش جنگ خاموش شده است، آیا حاضری با او سخن بگوئی؟ گفتم: ((مقدمه چینی را دوست ندارم، بدون اینکه وقت را تلف کنی، بگو از من چه میخواهد؟ جواب داد: ((میخواهد با تو درباره کتاب شیعه و تصحیح صحبت کند)). به دوستم گفتم: او با شیعه و تصحیح چکار دارد؟ هرآنچه شیعه از دست او و پدرش و جماعتشان، در طول ده سال کشیده است کافی است. سپس او گفت و من گفتم: و بالاخره سخن پایان یافت.

این داستان را که اول تا آخرش سه سال بطول انجامید، برای آن بیان کردم که

نتیجه بگیرم: قدرتهای حاکم بر شیعه، با وجود تسلط بر امکانات هنگفت مادی و انسانی، باز هم آنچنان احساس سستی و ذلت و ضعف میکنند، که گوئی انتظار نهایت اجتناب ناپذیر خود را میکشند. و این نهایت نزدیک است که بدست انقلابگران و مصححان بوقوع پیوندد.

(س) - راه حل چیست ؟

(ج) - در این مقاله از تصحیح بسیار سخن گفتیم و این مسئله امر دعوت را بر داعیان و بر شیعه آسان میگرداند. اما راه دستیابی به فهم عامه شیعه و نشان دادن ماهیت تصحیح، و کیفیت عمل به آن چیست؟ در اینجا روی سخنم را به دو طبقه متمیز از طبقات شیعه میکنم. که آنان طبقه روشنفکر، و طبقه ثروتمند میباشند و اما سخن من با طبقه روشنفکر این است که چاپ یکی دو کتاب و همچنین، یکی دو ندا در دادن، موقعیت تصحیح را بصورتی وسیع تضمین نمیکند. چون میبینیم که همه پنجره ها و روزنه های اطراف ما بسته است پس چگونه میتوان صدا و دعوت خود را از راه پنجره های بسته، به عامه شیعه رساند؟ آنچه را که شیعه از پشت این پنجره های بسته میشوند، مانند دیدن شبی است در تاریکی. و هرگز تا زمانیکه طبقه روشنفکر در سرتاسر زمین به نشر دعوت نپردازد، درخت تصحیح به ثمر نخواهد نشست. و در اینجا کسانی را که با تصحیح بیعت نموده و ندای آن را اجابت گفتند، مخاطب قرار داده، به آنها میگویم: باشد که هم اکنون آنان اقلیت را تشکیل میدهند، اما این اقلیت با استناد به تاریخ، آهنگ رشد خواهد نواخت، و سرانجام کفه عقل و منطق بر کفه سادگی و جهل و دجل و خزعلات، برتری خواهد گرفت. و تاریخ گواهی میدهد که همیشه گروهی بسیار قلیل، امری بسیار عظیم را به پیش برده، و حق آنچنان جای باطل را گرفته است، که گوئی آتش در دامن خرمن خشک افتاده باشد. پس به آنها میگویم، لغتی که باید توسط آن با شیعیان امامی سخن گفت، همان لغت

عقل و منطق است، که در کتاب خداوند و رسول وی (صلی الله علیه وسلم)، و سیرت سلف صالح، و عمل ائمه شیعه علیهم السلام خلاصه میشود. هدف تصحیح، قانع نمودن شیعه به ترک بدعتها، خزعبلات، و خرافاتی است که بر کمر آنان سنگینی میکند، و این امر وقتی بسیار آسان است، که طبقه دعوت کننده به تصحیح، قادر به روشن نمودن آن باشد، و بتواند میان این بدعتها، و مصیبت‌های شیعه ارتباطی مستقیم برقرار کند. و رابطه این خرافات و آنچه بر سر شیعه آمده است را بخوبی روشن نماید. و صراحتاً این مسئله بدین معنی است که شیعه با قلب، عقل، شعور، و وجدان خود احساس کند که تمامی بلاهائی که در طول تاریخ بر سر وی فرود آمده است، بخاطر وجود همین بدعتها، خرافات و پیچیدگی‌هایی است، که در عقیده خالص شیعه متمثل در عشق اهل بیت حضرت رسول (صلی الله علیه وسلم) و مذهب فقهی امام صادق وارد شده است. بر طبقه دعوت کننده واجب است که شیعه را با عباراتی واضح مخاطب قرار داده، و امور را به روشنی بیان کرده و بگوید: ای شیعیان، کسانی که امامت را امری ارثی و الهی قرار داده و آنرا بعنوان اصلی از اصول دین معرفی کردند، بخدا قصد بالا بردن شأن و مرتبت ائمه را نداشتند و لیکن غرض آنان از این امر، نقل صفات و خصائص ائمه، و آنچه خودشان به آنان نسبت دادند به فقهاء و ولایه فقه بود، تا بدینوسیله با ادعای تقوی، عقل، حکمت و عصمت، بتوانند بر گروهی از مردم تا روز قیامت حکمرانی کنند، و ادعای داشتن مقام رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را کرده، و حتی در صفات خدا و ندی با او شریک شوند و بگویند، آنکه در مقابل اینها بایستد گوئی در مقابل خدا ایستاده است و قتل وی واجب میگردد.

ای شیعیان! بخدا این فقهاء و مدعیان فقه، بندگان هستند همانند شما. و مثل آنها همانند مثل این آیه کریمه است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ

وَالْمَطْلُوبُ». (الحج: ۷۳). «ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید، کسانی را که غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی را بیافرینند، هرچند برای اینکار دست به دست هم دهند، و هرگاه مگسی چیزی از آنها برآید نمی توانند آن را باز پس گیرند، هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان).

وظیفه اساسی طبقه روشنفکر دعوت کننده و معتقد به تصحیح این است که بدان گروه ساده اندیش شیعه امامی بفهماند که بین مصیبتها و محتتهای شیعه، و بدعتها و خزعبلاتی که به عقیده وی چسبانیده شده اند رابطه ای بسیار سنگین و خطرناک وجود دارد، که کاخ و جبروت این رهبران مذهبی بر آن استوار گشته است.

اکثریت شیعه تاریخ معاصر، در ایران بسر میبرند که از ساده ترین حقوق انسانی بی بهره اند. چون این نظام مذهبی که بر آنان حکم میراند، با استناد به بدعتهایی که سلطه را به فقهاء میبخشد، تمامی آزادیهای فردی و اجتماعی را از آنان سلب کرده است.

و این امر بدین معنی است که در اینجا ارتباطی مستقیم میان استبداد و آن نظام وجود دارد. و اگر قبول کنیم که مسائلی که از استبداد ناشی میشوند، همانند گرسنگی، کجروی، فقر، جهل و مرض، همه و همه بسبب فقدان دموکراسی اسلامی میباشد، و فقط در سایه دموکراسی اسلامی است که یک امت میتواند بیدار بوده و قوام یابد نه در سایه ی دموکراسی غربی، پس نتیجتاً نظام مذهبی استبدادی، مسبب اصلی آن بدبختیها بوده، که از یک حکومت استبدادی فردی نشأت میگیرد.

جای بسیار تاسف است که میبینیم جوامع ملحد کمونیستی، بر ضد طغیان و استبداد بر پا خاسته، انقلاب میکنند، و بسیاری از آنان آزادی و حق انتخاب سرنوشت خود را باز می یابند، اما پنجاه میلیون شیعه که شبانه روز نام خداوند بزرگ را بر لب

دارند، همچنان در سایه استبدادی کشنده، که در تاریخ بیسابقه است بسر میبرند. نتیجه رابطه بدبختی و مصیبتی که شب و روز بر شیعه میبارد، با نظام فقهاء و بدعت‌هایی که این نظام و طغیان‌ش بر آن بنا شده است، تنها در سلب آزادی اجتماعی و فردی و فکری شیعه خلاصه نمی‌شود، بلکه این نتایج آنگونه در اعماق این مجتمع نفوذ نموده، که آنان را قربانیان عقیده و سیاست کرده است. و اگر شیعیان امامی کمی اندیشه کنند، بخوبی خواهند توانست که ابعاد این دسیسه را که فقهاء بر ضد آنان چیده اند احساس کنند. پس بگذارید در اینجا برخی از این بدعت‌ها که در عقیده شیعه وارد شده، و شیعیان خود را به آن ملزم نموده اند را بیان کنیم، تا خود بدانند که بین این بدعت‌ها و مصیبت‌های آنان چه ارتباطی وجود دارد.

در این رابطه اولین امری که جلب نظر میکند، تقلید کور کورانه عوام شیعه از فقهاء و مجتهدین است، که در نتیجه این تقلید کور کورانه سیل مصیبت‌ها و بدبختی‌هایی که از شمار خارج است بر روی آنان باریدن گرفته است. می‌خواهم از خود شیعیان بپرسم که آیا پیروی از فقه ناب امام صادق بهتر است، یا پیروی از فقه کسانی که خود را به او منتسب کرده اند؟

و در اینجا نقش طبقه روشنفکر بخوبی مشخص می‌شود که باید به شیعه بفهماند که از فقه امام صادق پیروی کند، و برای خود امام و فقیه و مراجع تقلید دیگر نسازند. و در نتیجه این روشنگری است که احکام سیر صحیح و اساسی خود را طی خواهد کرد. و در اینجا به مصیبتی دیگر اشاره می‌کنم که گریبانگیر شیعه گشته است، و آن، تحمیل اصلی اقتصادی بر شیعه است، بدون اینکه خدا و رسولش از آن راضی باشند. حُمسِی که به نفع کسب و تجارت تعلق می‌گیرد، یکی دیگر از بدعت‌هایی است که ساخته دست و لاه فقیه می‌باشد، تا بتوانند با شیعه در نفع کسب و کارشان شریک باشند. و بر شیعه واجب است که در مقابل این مالیات که خداوند هرگز جهت

پرداخت آن امری صادر ننموده است تسلیم نگردند. مصیبت دیگری که نتیجه پیروی از مجتهدین و والیان فقیه بوده و شیعه را رنج میدهد، ((ازدواج متعه یا صیغه)) است، که از دختران و زنان شیعه کالائی ساخته است که در بازار بردگان بخیرید و فروش میرسند. این عمل قبیح چیزی بجز تجویز شهوترانی و آزادی اعمال جنسی نیست، و بالاخره دختران شیعه هستند که باید بهای این عمل شنیع را پردازند. و خداوند را شکر میگوییم که این عمل زشت در تمامی دنیای شیعه انتشار نداشته، بلکه فقط منحصر به قطر شیعه نشین ایران است. و نمیدانم که فقهاء چگونه حاضرند که ناموس دختران شیعه بر باد رود، حال آنکه از ناموس خودشان سخت دفاع میکنند.

مصیبت دیگری که هزاران شیعه را بخاطر پیرویشان از فقهائی که حق را کتمان میکنند می آزارد، عزاداری روز عاشورا است که در این روز شمشیر بر سر، و زنجیر بر پشت و سینه میکوبند. این اعمال نه تنها تعذیبی است بدنی، بلکه تصویر شیعه را در چشم جهانیان مشوه ساخته، به نفس ضرر رسانده، و با کرامت انسانی منافات دارد.

و بار دیگر تکرار میکنم، بر داعیان تصحیح واجب است تا به شیعه با دلیل و برهان بفهمانند، که بین بدبختیهای گریبانگیر شیعه در ایران از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، و بدعتهای وارداتی در عقیده تشیع، ارتباطی مستقیم و بسیار اساسی وجود دارد، فقهاء ساده اندیشان شیعه را از طریق شعبده و دجل شستشوی مغزی داده و روح و جان آنان را به بازی گرفته اند. و به آنان قبولانده اند که تنها راه نجات، تسلیم شدن در مقابل افکار و اعمال جور آمیزی است که آنان شعار حکم خود قرار داده اند. و عدم تسلیم و معارضه با هوسها و سلطه آنان، به منزله اعدام و چوبه دار خواهد بود. آیا اگر این حالت نفسانی در شیعه وجود نمیداشت، پنجاه میلیون نفر بر این بدبختی و شقاوت صبر مینمودند، یا اینکه با مشتی گره کرده و کلمه

ای واحد به جان ظالمین میافتادند، و آنان را سر به نیست میکردند؟ باعث تاسف است وقتی در روزنامه‌ها میخوانیم که مردم استرالیا که مسیحی میباشند بر ضد نخست وزیر آن کشور که به یک پیرمرد استرالیائی اهانت کرده است تظاهرات کرده و خواستار کناره گیری وی از وزارت میشوند، در حالیکه در این قطر بزرگ شیعی در هر روز و ساعت صدها شیعه مسلمان مانند گوسفند کشتار شده، و صدای مردم هم در نمیآید.

هدف اصلی و رسالت تصحیح، تغییر دادن شخص شیعه بازیچه دست ظالمان، به انسانی انقلابی و پیکارگر در مقابل طغیان فقهای در دست دارنده حکم میباشد. و این امر تنها در صورتی امکان پذیر است که در طرز فکر فرد شیعه تغییر حاصل شود. و ضمانت این تغییر را، تصحیح بر عهده دارد. در اینجا میخواهم به مصیبتی دیگر اشاره کنم که بلای جان شیعه گردیده است و ارتباطی مستقیم به بدعتهای وارداتی توسط فقهاء دارد. و آن مسئله ((تقیه)) است من فکر میکنم، هرگز چیزی که بیشتر از این مسئله باعث مَقْت و غضب خداوند و رسولش گردد وجود ندارد. تقیه یعنی دوگانگی و تضاد میان قول و عمل که در حد خود برای در هم کوبیدن مبادئ نیک و خیر در انسان کافاست. بگذریم که این امر چه آثار جسمی، روحی و نفسی بر انسان میگذارد. و از همه تاسف بارتر اینکه فقهاء تقیه را به یکی از امامان عظیم الشان ما، یعنی امام صادق نسبت داده اند. و بدون شک باید بگویم که این امام بزرگوار ما از این امر منسوب به وی بری بوده و بزرگتر و جلیلتر از آنست که به امری دستور دهد، که با مبادئ اساسی اهل بیت رسول خدا، که در انقلاب حسین و مبادئ سلف صالح، از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) جلوه گر میشود تناقض کامل داشته باشد مصیبت دیگر گریبانگیر شیعه که به عنوان بدعتی در عقیده ما شیعیان وارد و مستحکم شده است، و حتی در فرقه های دیگر اسلامی بصورتی

خفیفتر مشاهده میشود، مسئله طلب حاجت از غیر خداوند، و شریک قرار دادن در سلطه و حکم برای وی، و همچنین امور غلوآمیزی است، که از شیعه در کنار قبر ائمه و اولیاء سر میزند، و با مشکلات دنیوی ما ارتباط مستقیم دارد. ممکن است کسی پرسد که بین طلب حاجت از غیر خداوند، و شرک در قدرت و سلطه او، و مشکلات اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی و نفسی چه ارتباطی وجود دارد؟ بگذارید با صراحت جواب این مسئله را بدهم. با نظر انداختن به مسائلی که مردم در کنار مرقد ائمه و قبور اولیاء از آنان طلب میکنند، میتوانیم بوضوح بینیم که اکثر این خواسته ها، ارتباطی مستقیم با حیات دنیوی داشته، و مقداری کم از این خواسته ها به آخرت و زندگی آن جهان ارتباط دارند. و چه بدبختی بیشتر از اینکه انسان حاجتش را از کسی طلب کند که از بر آوردن آن عاجز است. و چه بیچارگی بالاتر از اینکه با وجود امر صریح قرآن، طریقه طلب حاجت را کسی نداند. طریقه طلب حاجت، بر طبق گفته خداوند در قرآن، توسل به اوست که در این مورد میفرماید:

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر: ۶۰) یعنی: بخوانید مرا، و از من بخواهید، تا شما را

اجابت کنم. و هرگز نفرموده است که از غیر از من (پیغمبر - امام ...) بخواهید، تا او به شما بدهد.

و در اینجا به بدعتی دیگر میخوام اشاره کنم که در ایران گریبانگیر شیعه گشته است. و آن، بنای ضریحی باشکوه بر قبر ولی فقیه، و قرار دادن آن به عنوان محل طواف و درخواست حاجتها میباشد. آیا برای ملتی که میلیونها ریال پول را برای ساختن قبر و ضریحی که پیامبر ساختن آن را نهی کرده است صرف میکند، بهتر نبود که این مقدار هنگفت مال را در کارهای عمرانی و اقتصادی بکار انداخته، تا شیعیان از این بیچارگی اقتصادی نجات یابند؟ و از همه جالبتر اینکه این قبر باشکوه با قبّه طلائیش، بر استخوانهای پوسیده شخصی بنا شده است که باعث بدبختی و بیچارگی

شیعه بوده است. و اینچنین مینگریم که تفکر ساده اجتماعی، چگونه با فقدان رهبری مخلص و اصولی صحیح، رو به سراشیبی و قهقرا رفته، مردم بجای اقدام به اعمال سازنده، دست به اعمال انتحاری می زنند. براستی که طبقه روشنفکر داعی تصحیح، مسئولیت سنگینی را بر عهده دارد، که باید آنرا مسئله ((بیدار سازی)) نامید.

و بالاخره غرض از تصحیح، انقلاب شیعه در براندازی رسوم بلا آوری است که رهبران مذهبی آنها را به آن عادت داده اند. و هدف از تصحیح این است که شیعه اعتقادی راسخ پیدا کند که قیام به شئون و اوامر دین، شغل و حرفه نبوده، و هر کسی که دین را به عنوان شغل و حرفه اش فرا گرفته، و آن را به عنوان راه کسب معاش خود قرار دهد، از دین سوء استفاده ای بسیار زشت نموده است. مرد دین که ادعای فقیه بودن میکند، رهبری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نبوده، بلکه فردی مانند دیگر مسلمانان میباشد که مردم در شئون دین از او مشورت می جویند. و بر شیعه هرگز واجب نیست که از شخصی خاص از آنان پیروی نماید، بلکه شیعه اختیار کامل دارد که رای هر کسی را که بخواهد، چه آنشخص زنده بوده، و چه مرده باشد قبول کند. همانگونه که مردان دین هرگز نباید دارای لباس خاصی باشند. چنانکه در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) و سلف صالح، مردان دین با لباس مخصوصی مشخص نمیشدند. و هرگز در آزمون یک معلم دین، در مقابل تعلیم دین و فقه اجر و بهائی نمی گرفت، بلکه در کنار این تعلیم و تدریس دارای شغل و حرفه ای بود که توسط آن معیشت خود را تامین میکرد.

و همگی میدانیم، در روزیکه خلیفه ابابکر به عنوان خلیفه مسلمانان انتخاب شد، به دکان خود در بازار مدینه رفت تا بکار خرید و فروش روزانه خود پرداخته، معیشت خود را تامین کند. و هنگامیکه مردم نزد وی آمده، و از او خواستند که کار خود را ترک کرده، و در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بنشیند، تا به شئون

مسلمانان پردازد، جواب آنان را با جمله ای داد که تاریخ هرگز آن را فراموش نخواهد کرد. او گفت: ((پس آل ابی قحافه (خانواده ابوبکر) با چه پولی، و از کجا زندگی کنند؟)) و امام علی بن ابی طالب را میبینیم که از کار زراعت در باغی بیرون کوفه کسب معاش مینمود. و امام باقر پدر بزرگوار امام صادق را می بینیم که هنگام بازگشت از مزرعه ای که در آن کار میکرد، و در حالیکه بر چهره اش عرق جاری بود، با مردی روبرو میشود که امام را بخاطر کسب و کارش، با کلماتی غیر اخلاقی ملامت میکند و غضب امام را بر می انگیزد، و ایشان در جواب به او چنین میگویند: ((من این سختی را برای این تحمل میکنم تا به مردمانی لئیم چون تو احتیاجی نداشته باشم)). حقیقتا بر شیعه واجب است که به مردان دین در حجم حقیقی و طبیعی خود نگریسته، و احترام و منزلت و اکرام آنان باید بر طبق این آیه کریمه باشد: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ﴾. (الحجرات: ۱۳).

فقیه شیعی مانند دیگر فقهاء مسلمین دارای یک رای میباشد، اما زمانیکه یکی از این فقهاء ادعای ولایت بر مسلمین را کرده و اظهار میدارد که بر مسلمانان امثال به او امر و نواهی وی در کلیه شئون دنیا و دین واجب است، آنجاست که باید بگوئیم این فقیه قصد سوء استفاده از افراد، و یا بهتر بگوئیم، به بندگی کشاندن انسان و انسانیت را دارد. و آنجاست که شیعه باید در کشیدن شمشیر، و بدست گرفتن قلم خود را مسئول بداند، و این حس مسئولیت در صورتی است که شیعه بخواهد زندگانی آزاد و پر فضل و خیرات داشته باشد. اما اگر شیعه میخواهد کما فی السابق در شقاوت و بدبختی بسر برد، پس دعوت داعیان امامت را اجابت کند، و نتیجه این پیروی کور کورانه را نیز تحمل کند. در اینجا روی سخن خود را به دو گروه از شیعیان متوجه میکنم: داعیان تصحیح، و اشخاص ثروتمند مومن به تصحیح.

بر طبقه دعوت کننده واجب است، این امر را بر شیعه روشن کند که غرض از

تصحیح این است که، شیعه با سنی آنطور برخورد کند، که حنفی با مالکی، و یا حنفی با شافعی و حنبلی برخورد مینماید. و زمانیکه شیعه به این مرحله از توافق و برادری برسد، آنزمان است که دیگر هیچ فقیهی از فقهاء شیعه جرئت نخواهد کرد که جنگ میان شیعه و برادران مسلمانش را، جنگ میان اسلام و کفر اعلام نموده، و پس از آنروز هرگز جماعتی شیعه بر روی هزاران نفر از شیعه اسلحه نخواهد کشید.

بر طبقه روشنفکر داعی تصحیح واجب است که همه راهها و روشهایی را که توسط آن، مراجع تقلید بر گردن شیعه طوق بندگی گذارده اند را ببندد، و رشته تمامی روایتهای بافته شده ای را که به ائمه ما با دروغ و بهتان منسوب شده اند، و غرض از آنان اعمال تفرقه و تقیه است را بدرند. و برای شیعه، عصر و زمان سلف صالح، و اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را به زیبایی به تصویر کشیده، و هر توهینی که به آنان و عصر پر شکوه آنان نسبت داده شده است را در هم شکنند. بر طبقه دعوت گر و روشنفکر واجب است که به برپائی جلسات و گرد همائیها همت گمارده، و از متفکران شیعه، و روشنفکران جهت بازرسی و بررسی رابطه میان بدبختی مادی، سیاسی، اجتماعی و فکری شیعه، و بدعتهای وارداتی الصاق شده به عقیده، دعوت بعمل آورند. بر این طبقه واجب است که کلیه روایات و احادیثی که در آنان به سلف صالح و صحابه حضرت رسول (صلی الله علیه وسلم)، به نحوی از انحاء توهین شده و تفرقه مسلمانان را دامن میزند، و با عقل سلیم انسانی سازگاری ندارد را پاکسازی نموده، و به چاپ این کتب و نشریات در کشورهای شیعه نشین و اسلامی کمر همت بسته، تا جای کتابهای تفرقه انگیز را پر کنند. بر این طبقه واجب است که یادواره شهادت امام حسین را به یادواره شجاعت، فضیلت، اخلاق، دین و توحید صفوف تبدیل کند، همانگونه که خود امام حسین این نتایج را آرمان خود قرار داده بود، و بخاطر آن شهید گشت. باید این مجالس را از حالت مجالس تفرقه و

شفاق، و اعمالیکه تصویر شیعه را مشوه میسازد، و با ذوق و عقل منافات دارد، بدر آورد.

و اما سخن من به طبقه ثروتمند روشنفکر، و مومن به تصحیح که کلیه امکانات قیام به این مسئولیت بزرگ را در زندگی در دست داشته، و انجام این مسئولیت، سعادت آنان، فرزندانشان و نسلهای آینده، و مسلمانان را تضمین میکند، این است که: ای ثروتمندان شیعه، شما طبقه ای هستید که بفضل خداوند به این نعمت دست یافته اید. (تصحیح) به سرمایه گذاری و شرکت فعال شما نیاز دارد. برآستی که تصحیح برای شماست، و شما اولین کسانی خواهید بود که از آن سود میبرید. نتیجتاً شما اولین کسانی هستید که باید در راه پیروزی آن اتفاق نمائید بگذارید بگویم: بخداوند سوگند که من خجالت میکشم که از برادری کریم و مسلمان که با تصحیح هیچ ارتباطی نداشته، و تنها رابطه او، رابطه اخوت با برادر مسلمانش میباشد، جهت چاپ و نشر کتاب، و یا بدوش گرفتن امری از امور تصحیح طلب مساعدت کنم، و شیعه، اینچنین افرادی ثروتمند دارد. آری شیعه دارای افرادی است که صاحب بانکها میباشند. شیعه افرادی دارد که در زمره ثروتمندترین اشخاص شرق و غرب بشمار میروند. شیعه افرادی دارد که میتوانند در راه پاکسازی و چاپ دوباره، و نشر و توزیع هزاران کتاب از کتب شیعه انفاق کنند، بدون اینکه آبی از آب ثروت پیشمارشان تکان بخورد. و با وجود این هرگز از یکی از شما هیچ صدائی نشنیدم. و اگر سخنی نیز با من گفتید، چند سطری نامه بود که مرا تشویق کرده، و برایم آرزوی موفقیت کرده بودید. جای بسی تاسف است که ثروتمندان شیعه امامی نخواهند با تصحیح همکاری و همیاری داشته، و در آن مشارکت نمایند. و در نتیجه من دستم را بسوی برادرانی دراز کنم، که همانطور که گفتم، با محنت شیعه و دلایل این محنت هیچ ارتباطی ندارند، و تنها رابطه آنان، رابطه همدردی با برادران مسلمانان میباشد.

پس بدین خاطر است که روی سخنم را به طبقه متمکن و ثروتمند شیعه امامی می‌کنم و از آنان جهت همکاری در خط تصحیح و انفاق در راه اهدافش دعوت بعمل می‌آورم. چون تصحیح برای آنان و برای نجات آبرویشان، و خلاصیشان از آن طوق بندگی است که والیان فقیه و مجتهدان بر گردنشان گذارده اند. پس آنان در همراهی با کاروان تصحیح، و کمک به آن اولویت دارند.

در این مقاله می‌خواهم نقشه ای را که قصد انجامش را به کمک برادران کریم خود دارم بیان کنم. انجام این نقشه احتیاج زیادی به کمکهای مالی دارد. و در نتیجه از ثروتمندان شیعه و تجار، و بخصوص کسانی که پیرو و مقلد جد بزرگوارم، امام بزرگ سید ابو الحسن رحمه الله بودند، و هنوز در گوشه و کنار زمین زیست میکنند، دعوت می‌کنم که در راه انجام این نقشه و طرح بر حسب توانائی خود شرکت نمایند. هر کسی بخواهد میتواند مسئولیت انجام طرحی از این طرحها را بعهده بگیرد. و در غیر اینصورت در حد توانائی در این امر شرکت نماید. البته باید ذکر کنم که آنچه را که از ثروتمندان شیعه می‌خواهم، هرگز از آنچه در مورد طبقه روشنفکر بیان نموده ام جدا نمی‌سازم.

طرحهای تصحیحی

و اما طرحهایی که در رابطه با تصحیح می‌خواهم بیان کنم و از شیعیان امامی انتظار مشارکت در آن را دارم، در این امور خلاصه میشوند:

۱- برگزیدن گروهی از علم و فضیلت جهت پاکسازی و تصحیح کتابهای روایات، و احادیثی که به ائمه ما بصورت دروغ و بهتان نسبت داده شده اند. این روایات عموماً روایاتی هستند که ولایة فقیه و مجتهدین در ادخال بدعتها و خرافات و پیچیدگیها، در مذهب پاک و درخشان ما، به آنان استناد میکنند. این روایات نقشی اساسی و ویرانگر در تفرقه و زد و خورد شیعه و سنی و برعکس بازی کرده اند. و

همچنین در این روایات اموری یافت میشوند که مصلحت فقهاء و سطوت و حکمرانی آنها را تضمین میکنند. همانطور، روایاتی که در مورد تقیه، ازدواج متعه و امور شگفت انگیز دیگر وارد شده، و به ائمه نسبت داده میشوند، و در مورد آنان در کتابهای (عقیده شیعه امامی) و (شیعه و تصحیح) شرح کامل داده شده است. این عمل سنگین و ضروری احتیاج به بذل مال و کوشش زیادی دارد چون پاکسازی و تصحیح این کتابها بتنهائی هیچ دردی را دوا نمیکند، مگر اینکه این کتابهای تصحیح شده به چاپ رسیده و توزیع گردند. این کتابها مشتمل بر هزاران مجلد بزرگ میباشند که بدون مشارکت و بذل مال زیاد، تصحیح و چاپ آنان امکان پذیر نمیشد.

۲- کتاب (فقه الصادق) را به رشته تحریر در آوردیم تا در مسائل فقهی مورد

نیاز شیعه، بعنوان مرجع قرار گیرد. ترجمه این کتاب به لغتهای فارسی، اردو، هندی، ترکی، و انگلیسی، یعنی همان لغتهائی که شیعه بدانها تکلم میکنند بسیار ضروری است. و پس از آن به مرحله چاپ و نشر این کتابها میرسیم، که به نوبه خود از مهمترین مراحل رهائی شیعه از بردگی و استبداد فکری است، که از تبعیت آنان از آیت الله ها و حجت الاسلامها و ثقه الاسلامها ناشی میشود. این القاب و تعابیر ساخته دست خود آن حضرات است، که خود را به آن ملقب نموده اند و شیعه هیچ اختیاری در آن ندارد. بگذارید صریح بگویم که این القاب در زمان رسول خدا و سلف صالح و قرون آغازین اسلامی هیچگونه عرفی نداشته اند. لقب آیت الله در حقیقت از لقبی مجوسی (زرتشتی) تحریف شده که کاهنان، پادشاهان ایران را بدان ملقب میکردند، و آن لقب ظل الله است، که به آیت الله تبدیل شده تا لقب ولایة فقیه باشد.

براستی که تبعیت شیعه و تقلید آنان بصورت مستقیم از امام صادق، شایسته تر بوده و سعادت دنیوی و اخروی آنان را تضمین میکند. و در نتیجه این تبعیت، شیعه

امامی از چنگال اسارت فکری که دروازه قرن اسیر آن بوده است رهایی خواهد یافت. در زمانیکه ولایه فقه خود را ناقلان فقه امام صادق معرفی کرده، و شیعه را به بندگی گرفته اند، آیا بهتر نیست که شیعه بدون پرداخت مالیات هنگفتی که والیان فقه بر آنان تحمیل و تفریض کرده اند، بصورت مستقیم و بدون واسطه به مصدر اول خود، یعنی فقه امام صادق باز گردند.

۳- بوجود آوردن مرکزی دائم جهت آماده سازی داعیان تصحیح، تا بتوانند تداوم بخش این فکر باشند. چون (موسی موسوی) روزی خواهد مرد، اما این طرح و نقشه باید زنده باقی مانده، و ثمره خود را به بار بنشانند. و این مرکز در چهار دیواری خود، باید علماء و روشنفکران شیعه را در پناه گرفته، تا بتوانند با کوشش بدون وقفه و مستمر خود، به طرحهای اشاره شده، و طرحهایی که به آن اشاره خواهد شد جامه عمل بپوشانند. حرکت تصحیح نباید به حرکت یک، و یا دو نفر منحصر شود. تصحیح، رسالتی است که عظمت و ارزش خاص بخود را دارد، و باید افرادی مخلص و با ایمان نسل پس از نسل آن را دنبال کنند. پایگاه این مرکز میتواند در آمریکا، کانادا، و یا سوئیس باشد. ممکن است کسی سؤال کند که، هنگامی که مضمون این دعوت بازگشت به عصر رسالت و سلف صالح و اهل بیت است، چرا نباید مقر این دعوت در یکی از کشورهای اسلامی انتخاب شود؟ بگذارید جواب این سؤال را در یک جمله عرض کنم: اگر در زمینهای عریض و وسیع کشورهای اسلامی، از تنگه جبل الطارق گرفته تا دریای چین، میتوانستم یک وجب زمین پیدا کنم که در آن با آزادی رسالت خود را عنوان نموده، و در آخر شب با زیارت پلیس روبرو نشوم، و یا میتوانستم حتی یک صفحه مقاله حول مسئله تصحیح به چاپ رسانیده، و با نیروهای امنیت روبرو نشوم، مطمئن باشید در آن یک وجب زمین مقر خود را قرار میداده و مستقر میشدم. اما ولا حول ولا قوة إلا بالله.

برای شخص مومن به رساله تصحیح بسیار تاسف بار است که در قلب (نیویورک) قصر مستحکمی را ببندد که از اموال شیعه ساخته شد، و اولاً مرکز قوم پرستی و تفرقه اندازی بین خود شیعه، و در ثانی مرکز تفرقه افکنی میان شیعه و سایر فرقه های اسلامی است. آری اموال شیعه بجای انفاق در شکل وحدت اسلامی، و شئون تصحیح و مصالح مسلمانان، اینچنین عبث و بیهوده به بطلت خرج میشود.

۴- همیشه عقیده داشته ام و هنوز هم عقیده دارم که اگر وضعیت شیعه ایران اصلاح گردد، در نتیجه وضعیت شیعه در نقاط دیگر جهان نیز اصلاح خواهد شد. و معتقدم که اگر تصحیح به قلوب شیعه ایران راه یابد، شیعیان نقاط دیگر جهان از آن تاثیر خواهند گرفت لذا همه جهد و کوشش خود را بر نجات دادن شیعه از مصیبت و بلائی قرار داده ام، که خود بر سر خود آورده اند. و با توجه به مرزهای ایران که بر روی افکار تهدید کننده مصالح نظام بسختی بسته شده اند، نتیجتاً تصحیح هرگز نخواهد توانست به داخل ایران راه یابد، مگر توسط شیعیانی که در خارج از ایران اقامت داشته، و از طریق خانواده های خود با داخل ایران در تماس میباشند. و یا شیعیانی که جهت دیدار بخارج از ایران مسافرت نموده، و دوباره به آن باز میگردند. بهمین علت عقیده دارم که تاسیس یک مرکز تلویزیونی در محل هجرت که بتواند برای مدت نیم ساعت، و یا یک ساعت در هفته، برای شیعیان برنامه پخش کرده، و ضرورت تصحیح، و نقش مهم آنرا در بیدار سازی مردم، واضح و روشن کند، امری بسیار ضروری است که نتیجتاً ندای تصحیح را از راه حنجره ها به ایران میرساند. و من مطمئنم که اگر این ندای تصحیح از طریق حنجره ها و یا نوار کاست به شیعیان ایران برسد، میلیونها شیعه ایرانی که از ظلم و بدعتها، خشکیها و پیچیدگیهای حاصله از نظام حاکم رنج میبرند، به صفوف تصحیح خواهند پیوست.

۵- تصحیح احتیاج به مجلاتی دارد که به لغات رایج مورد تکلم شیعیان جهان

نوشته شوند: عربی، فارسی، اردو، هندی، و انگلیسی. نشر و توزیع این مجلات در سطح و کیفیت مطلوب، احتیاج به بودجه ای دارد که با این طرح پر ارزش تناسب داشته باشد. در نتیجه این طرح احتیاج به قلم، و قلمزنانی مصحح از شیعه و غیر شیعه دارد، و از طرحهای اساسی تصحیح بشمار میرود.

۶- شورای تصحیح که مشتمل بر علمای شیعه مومن به مسئله تصحیح بوده، و نتیجتاً به برپائی کنفرانس جهانی علمای شیعه هوادار تصحیح بیانجامد. باید به این مسئله توجه کنید که منظور من از علماء، رجال دین، فقهاء، و یا کسانی که لباس دینی بر تن دارند نیست. بلکه منظور از این علماء، هر عالم شیعی است بدون در نظر گرفتن اختصاص وی، و هر روشنفکر شیعه است، با هر شغل و هر لباسی که بر تن دارد، و با بدبختیها و محتتهای شیعه که بسبب انحراف انداختن رجال دین، در مذهب و عقیده پاک و درخشان آنان بوجود آمده اند آشنائی کامل دارد. این گردهمائی سالانه علمای شیعه، جهت بررسی طرحها و گامهای آینده تصحیح امری ضروری بوده، و بدون شک هر شرکت کننده در این گرد همائی پس از بازگشت به محل استقرار خود، بشارت دهنده و رسول تصحیح خواهد بود. برپائی این گرد همایی نیز بنوبه خود به بودجه سنگینی نیاز دارد که باید شیعیان جعفری و ثروتمندان آنان مسئولیت آن را بدوش گیرند. بدین صورت از ثروتمندان مومن به تصحیح دعوت میکنم تا در امر پیشبرد طرحهای ذکر شده شرکت نموده و هر کدام از آنان به حسب توانائی خود یاریگر تصحیح باشند. هر کسی که خداوند بر او منت گذارده و بتواند در این طرح بزرگ شرکت کند، باید همواره خداوند را بخاطر این عمل، که خیر و صلاح شیعه بصورت خاص و خیر امت اسلامی را بصورت عام در بر دارد، شکر گذار بوده، و بداند که در امری شرکت نموده است که خوشبختی امت وی، و آزادی فکری، جسدی و مادی نه تنها نسل معاصرش، بلکه نسلهای آینده، تا قیام ساعت را

تضمین میکند.

نظارت بر شئون تصحیح را مجلس اعلای اسلامی به ریاست خود من بر عهده دارد. و مومنان به تصحیح در صورت میل به مشارکت در طرحهای آن، میتوانند با ما همکاری نموده، خداوند را بر این توفیق شکر گذار باشند.

شعار تصحیح

هر شیعه ای که بخواهد با مال، قلم، زبان، و یا کوشش خود با تصحیح همکاری و مشارکت کند، باید از پیش شعار تصحیح را بداند:

۱- التزام کامل در بازگشت به عصر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم)، سلف صالح، و امام علی علیه السلام در اصول دین و ارکان اسلام و فروع آن.

۲- پیروی از مذهب فقهی امام جعفر بن محمد الصادق.

۳- در هم کوبیدن بدعتها و خزعبلاتی که در عقیده ما وارد شده، و به امام صادق و یا ائمه دیگر، با تقلب و دروغ نسبت داده شده اند، مانند: تقیه، ازدواج متعه، ناسزا گوئی و غلو در امر سلف صالح، و مسائل دیگری که در کتاب شیعه و تصحیح، و (عقیده شیعه امامی در زمان ائمه و بعد از آن) از آنان نام برده ایم.

۴- برخورد با مذاهب دیگر اسلامی بعنوان مذاهبی فقهی، که فقط در مسائل فقهی با آنان اختلاف داریم. مانند اختلاف حنفی با مالکی، و شافعی با حنبلی، مادامیکه سر چشمه همه احکام قرآن کریم، سنت رسول خدا (صلی الله علیه وسلم)، و اجماع امت و سلف صالح، و عقل، و قیاس میباشند. و شعار همه ما باید بر حق استوار بوده، و بجز در مسائل فرعی اجتهادی - که بر طبق بشارت رسول خدا، هر مجتهد در صورت اصابت اجتهاد، دارای دو اجر، و در صورت اشتباه و عدم اصابت

آن، دارای یک اجر است - از اختلاف میان خود دوری کنیم.

۵- نزد ما ارزش فقهاء، مانند ارزش متخصصان امور دیگر میباشد. در نتیجه هیچکدام از آنان حق اعمال سلطه بر ما را ندارند. و ما شیعیان در انتخاب رای هر کسی از علمای متخصص چه زنده باشند و چه مرده، و اختیار و آزادی کامل داشته، و میان ما و این علماء هیچ رابطه عبودیت و اطاعت از امر آنان وجود ندارد. و بر شیعه واجب است که از پرداخت اموال خود بنام (خمس سود مکاسب) به فقهاء امتناع ورزیده، و بر شیعه واجب است که روزی خود را از انجام شغل و عمل دیگری غیر از فقاہت تامین نماید. و در صورتیکه بخواهد سربار شیعه باشد، باید باندازه مستمری که قوت خود و خانواده اش را تامین کند، بسنده نماید.

۶- بیدار سازی شیعیان ساده اندیش و وظیفه اصلی روندگان راه تصحیح بوده، و بر داعیان تصحیح واجب است که حق را با صراحت اعلام نموده و از قدرت حق کمک جویند. چون حق صدای خداوند است که بر همه اصوات و باطلها برتری میگیرد. شیعه باید بداند و علم یقین داشته باشد که پرداخت خمس سود کسب و کار، بدعتی است که فقهاء آن را ابداع کرده اند. در این باره (شیخ حرّ العاملی) در کتاب (وسائل الشیعه) که در نزد شیعه مصدر مهمی از مصادر استنباط بشمار میرود، از امام علی و امام صادق و امام رضا، با ذکر روایات صریح چنین عنوان مینماید که، خمس فقط بر غنائم جنگی تعلق میگیرد. و بر طبق روایات وارده در کتاب (وسائل الشیعه) از علی علیه السلام چنین نقل میشود که: خمس به چهار چیز تعلق میگیرد:

(الف) غنائم جنگی که مسلمانان از مشرکین میگیرند.

(ب) معادن.

(ج) گنجینه ها.

(د) غوص (صید مروارید) و بر طبق روایات مستند از محمد بن علی حسین روایت میشود که گفت: از ابا عبدالله (امام صادق) در مورد خمس پرسیدم، پس چنین گفت: خمس اختصاص به غنائم دارد. این روایت را از شیخ طوسی از حسن بن محمد نقل کرده است، و در (وسائل) نیز آمده است. در تفسیر عیاشی از سماعه از ابی عبدالله و از ابی الحسن (امام رضا) علیهما السلام چنین نقل میشود: خمس بر هیچ چیز تعلق نمیگیرد مگر غنائم.

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُوْلُهُ وَالْمُؤْمِنُوْنَ﴾. صدق الله العظيم